

Ketabton.com

قرآن

معيار و ميزان
(۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مقدّمه:

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَنِي».

به یاری خداوند تعالی اشکالات عمدہ مکتوب «چگونه قرآنی باشیم» در جزویه «قرآن معیار و میزان ۱» پاسخ داده شد اکنون برای تکمیل بحث تمام مطالب آنرا از آغاز تا پایان مورد بررسی قرار می دهیم تا به امید خدا هرگونه ابهامی مرتفع و حجت برهمه تمام گردد. اگر چه این نوشتار پاسخی است برآن مکتوب، اما در حقیقت همانند نوشتار شماره ۱ پاسخ مشکلاتی است که تنها گریبانگیر نویسنده‌گان مذکور نمی‌باشد. و دعوتی است به قرآن کریم، یگانه کتاب خالص الهی، که در آن هدف اصلی رسولان و برگزیدگان خداوند، به تفصیل آمده و پیروی از آن، پیروی از تمامی پیامبران خداست.

«قُلْ هُذِهِ سَبِيلٌ أَذْعُوا إِلٰي اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي»
(بگواین راهمن و پیروان من است که: با بصیرت بسوی خدادعوت می‌نماییم)

دستان در صفحه دوم و در آغاز مکتوب خود نوشته‌اند: [در کنار کتاب خدا، سنت رسول را نیز باید به عنوان حجت الهی پذیرفته و به آن عمل کنیم.] همه مسلمین جهان، سنت رسول خدا(ص) را بیانگر مجملات کتاب خدا و روشنگر چگونگی اجرای احکام و نمونه عملی دستورات آن می‌دانند و تا آنجاکه ما اطلاع داریم، در حجیت کتاب و سنت، اختلافی بین امت نمی‌باشد. کدام گروه اسلامی است که در تعداد رکعات نمازهای یومیه اختلاف داشته یا به انجام مراسم حج معتقد نبوده باشد؟! و یا در نماز جمعه و عیدین تردید داشته باشد؟!... آری گروهی به استناد برخی روایات شاذ و یا اجتهاد در مقابل نص، برگزاری آنرا فقط توسط معصومین و در زمان حکومت آنان واجب شمرده و در زمان غیبت، آنرا واجب تخيیری، مستحب و یا حرام دانسته‌اند. دستان مخالف ما نیز شاید به همین بهانه، این سنت مسلم رسول خدا را که مطابق کتاب خداست، عملاً ترک نموده و یا با شرکت در نماز (نه به قصد عبادت)، آنرا کوچک می‌شمارند و به همین بسندۀ نکرده، خطاب به ما فریاد بر می‌آورند که: [آیا پیامبر اسلام فقط شأن یک نامه رسان را دارد؟ قرآن کریم صفاتی را برای آنحضرت ذکر می‌نماید که نشان دهنده مقام والا و برگزیده بودن ایشان است. بشیر و نذیر است. مبعوث بر تمام انسانهاست. امان از عذاب است. چراغ روشنگر و سراج منیر است. صاحب خلق عظیم است. و رحمت برای جهانیان است و ده‌ها صفت و شان دیگر]

چه کسی این صفات و دیگر صفاتی را که قرآن کریم برای پیامبر(ص) ذکر فرموده، منکر شده؟ هدف از این شعارها چیست؟! و بعلاوه مقام رسالت از طرف خدای تعالیٰ و ابلاغ پیامهای الهی، خود مقام بس والا بی است که نباید آنرا کوچک شمرد و فقط خداوند می‌داند که شایسته چه کسی است. «اللَّهُ أَعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱۲۴ انعام) و در بیش از ۱۰ آیه فرموده: «مَا عَلَى الرَّسُولِ

«إِلَّا أَبْلَاغُ»، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ أَلْبَاغُ» و «إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا أَبْلَاغُ» (بر عهده رسول جز ابلاغ نیست. بر عهده تو تنها ابلاغ است. نیست بر عهده تو، مگر ابلاغ). و در آیات ۲۱ و ۲۳ سوره جن فرموده است: «قُلْ إِنَّمَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا... إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالاتِهِ» (بگو من مالک سود و زیان شما نیستم... جز اینکه ابلاغ کننده پیامهای خداوندم).

بنابراین این نامه، یک نامه معمولی نبوده، بلکه پیام خدا و کتاب خداست و نامه رسان نیز حبیب خدا، و رساندن این پیامهای آسمانی است که خشیت از خدا و نهراسیدن از غیر او را می‌طلبد. «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشُونَهُ وَ لَا يَخْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ» (۳۹ حزاب) (کسانی که رسالتها و پیامهای خدارا ابلاغ می‌کنند، از او خشیت دارند و از احدی جزا او باکی ندارند).

لذا موظفیم که هر روز گواهی دهیم که محمد(ص) بنده خدا و رسول اوست «أَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» تا ضمن اقرار به رسالت آنحضرت، اعتراف به بندگی او نموده و از غلو و زیاده روی نیز مصون باشیم. (دقیق کنید که قید بندگی آنحضرت حتی قبل از رسالتش آمده)

و نوشته‌اند: [البته هر انسان صاحب شعور و فهمی می‌یابد که تلاوت و خواندن و ابلاغ آیات، با تعلیم کتاب و حکمت توسط پیامبر متفاوت است. تبیین و تفسیر کلام الهی نیز از دیگر وظایف پیامبر اکرم است. و آنَّا لَنَا إِلَيْكَ الَّذِي كُرِّتَبَيْنَ لِلنَّاسِ مَا نُنَزَّلَ إِلَيْهِمْ.] و در پاورقی آورده‌اند: [متاسفانه برخی افراد با... و استدلال غلط، مقام تبیین را که همانا تفسیر و توضیح است به معنای ظاهر کردن و قرائت کلام گرفته‌اند.]

قبل از پاسخ به اظهارات فوق، در مورد کاربرد برخی کلمات و عبارات غیر علمی و غیر محققانه که در حقیقت برهان قاطع آقایان را تشکیل می‌دهد، ایشان را به رعایت تقوای الهی و اخلاق اسلامی و روش علمی دعوت می‌نماییم.

و اما پاسخ اظهارات فوق:

فراموش نشود که کتاب خدا و معجزه الهی، کتاب حکمت است. «یس و آللرآن الحکیم» (۲ یس) (یس، قسم به قرآن حکیم) «وَإِنَّهُ فِي أُمٍّ الْكِتَابِ لَدِيْنَا لَعَلِيًّا حَكِيمٌ» (زخرف ۴) (همانا آن (قرآن) در ام الکتاب نزد ما بلند مرتبه و حکیم است). «ذِلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسراء ۳۹) (این (دستورات) از حکمت هایی است که خداوند بر تو وحی کرده). «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةٌ يَعِظُكُمْ بِهِ» (بقره ۲۳۱) (به خاطر آورید نعمت خدا را بر خود و کتاب و حکمتی را که بر شما ناز لکرده است و شما را به آن پند می دهد). و فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس ۱ ولقمان ۲) (آن آیات کتاب حکیم است) و در آیه ۵ سوره قمر، آیات قرآن را «حکمت بالغه» نامیده است. و همین آیات حکیمانه است که تلاوت آن توسط خداوند بر پیامبر موجب رشد و افزایش علم و معرفت و حکمت او می شده. «ذِلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (آل عمران ۵۸) (آنچه بر تو می خوانیم از آیات و ذکر حکیمانه است). تلاوت و ابلاغ همین آیات سراسر حکمت در انسانهای مستعد و دور از عناد و لجاج موثر واقع شده، موجب افزایش «ایمان» و سبب «تزریقیه» آنان می شده و به آنها «حکمت» می آموخته. به آیات زیر توجه کنید:

«...وَإِذَا تُلِيَتِ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زادَتْهُمْ أَيْمَانًا...» (انفال ۲) (و هنگامیکه آیات خداوند بر آنها تلاوت شود بر ایمانشان افزوده گردد) «وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا أَمَنًا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا» (قصص ۵۳) (هرگاه که (آیات قرآن) بر آنها تلاوت شود، می گویند به آن ایمان آوردیم که حق است و از طرف خداوندمان). و نیز فرموده: «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ... يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُ هُمْ خُشُوعًا» (اسراء ۱۰۹) (وقتی قرآن بر آنها تلاوت شود... سجده کنان افتاده، می گریند و بر فروتنی و

خشوع آنها افزوده می‌گردد). اما کوردلان کافر کیش و معاندان لجوج و عنود، هرگز تحمل شنیدن آنرا نداشته‌اند و هر چه بیشتر آیات خدا بر آنها خوانده می‌شده، نه تنها تزکیه نمی‌شدند و تعلیم نمی‌یافتنند و حکمت نمی‌آموختند، بلکه بر کفر و عنادشان افزوده می‌شده و می‌گفتند: این سحر است، اسطوره‌های پیشینیان است. «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ أَيَّاتُنَا يَبْيَنُونَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَّا لَحْقٌ لَمَّا جَاءَهُمْ هُنَّ هُنَّ سِحْرٌ مُبِينٌ» (احقاف ۷) (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران در برابر حقی که بر آنها آمده است، گویند: این جادوی آشکاری است). «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ أَيَّاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (فلم ۱۵ و مطففين ۱۳) (وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید اسطوره‌های پیشینیان است). آری معاندان را جز نفرت و طغيان چيزی نمی‌افزايد. «وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (اسراء ۴۱). «وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (اسراء ۶۰). ولذا به یکدیگر سفارش می‌کردند: «...لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه لعنة تغلبون» (فصلت ۲۶) (کافران گفتند: به این قرآن گوش فراند هيد و سخن بيهوده و ياوه در آن وارد کنيد، تا پیروز شوید). کدام انسان با انصافی بوده که قرآن را تلاوت کرده و یا بر تلاوت قرآن گوش فرا داده و تزکیه نشده؟ و تعلیم نیافته و حکمت نیاموخته؟ مگر دشمن معاند یا دوست بی انصافی که یا زیان قوم را که قرآن به آن زیان است، نیاموخته و یا تحت تاثیر تبلیغات، اعتماد خود را بر فهم خود از دست داده و باورش شده که نمی‌فهمد. وقتی حقایق قرآنی بر او عرضه می‌گردد، با تعجب می‌گوید: «باید دید، نظر سادات و بزرگان در این مورد چیست؟! این ظاهر قرآن است، از باطنش که ما خبر نداریم. روایات مبین قرآن است. معنی قرآن را بوسیله روایات باید فهمید، زیرا دلالت قرآن ظنی و دلالت روایات قطعی است (اگر چه صدورشان ظنی است!!!)»

به این گونه دوستان باید گفت پس چرا خدای تعالی فرموده: «وَإِذَا قُرِأَ

الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؟ (اعراف ۲۰۴) هرگاه قرآن خوانده شود (به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید، تا مورد رحمت قرار گیرید). آخر ساکت بودن و گوش فرا دادن به چیزی که نمی فهمیم چه رحمتی می تواند همراه داشته باشد؟!

این منکران خدا و قیامت اند که وقتی قرآن را می شنوند اعمالشان مانعی است بر فهم حقایق قرآنی. «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتَوِرًا. وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي أَذْانِهِمْ وَقُرْبًا» (اسراء ۴۵ و ۴۶) (هرگاه قرآن را بخوانی، بین تو و بین منکران روز بازپسین، پرده‌ای قرار می دهیم (تا حق را نبینند) و بر دلها یشان پوششها یی قرار دهیم تا آنرا نفهمند و بر گوشها یشان سنگینی قرار دهیم (تا نشنوند)).

اینان نه تنها با قرآن کریم، بلکه با تمام کتابهای آسمانی چنین برخوردي داشتند: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٌ إِلَّا آسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» (انبیاء ۲) (هیچ ذکر جدیدی از طرف خداوندان برایشان نیامد مگر اینکه آنرا شنیدند و به بازیچه گرفتند و به بازی مشغول شدند).

در مورد آیه ۴۴ سوره شریفه نحل که به استناد عبارت «لِتُبَيِّنَ لَهُمْ» نوشته‌اند: [منظور از آن توضیح و تفسیر است] و نتیجه گرفته‌اند که: [تفسر و مبین قرآن پیامبر است]. و این موضوع را تا پایان مکتو بشان در چندین موضع تکرار کرده‌اند. بعنوان مثال:

در صفحه ۵ سطر آخر: [تعلیم کتاب و تبیین عبادات الهی از شئونات نبی است]

در صفحه ۷ سطر ۱ و ۲: [...] می خواهیم قرآنی باشیم... در این زمینه دیدیم که موظفیم به سراغ فرستاده خدا... برویم

در صفحه ۹ سطر ۲: [طبق آیات قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا

اختصاص یافته [

در صفحه ۱۲ سطر ۱۶: [باید که در فهم و درک صحیح آن آیات به سنت پیامبر اکرم (ص) مراجعه کنیم]

پاسخ اشکال فوق را در جزو شماره ۱ آوردیم و یاد آور شدیم که «تبیین» در آیه مذکور و آیات مشابه دیگر در مقابل «کتمان» آمده ولذا منظور همان تلاوت و ابلاغ و اظهار آیات است، ذیلاً ضمن ترجمه مجدد آیه شریفه مذکور، توضیحاتی دیگر در پیرامون آن می‌آوریم:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل ۴۴)

(بر تو قرآن را فرو فرستادیم تا آنچه را که بر مردم نازل شده بر آنها بیان نمایی). این آیه شریفه مقام والای پیامبر(ص) را در تلقی و دریافت وحی الهی و وظیفه آنحضرت را در اظهار و تلاوت و ابلاغ و تبلیغ آیات و پیامهای خدای تعالی می‌رساند که در آیات متعدد دیگر نیز به این امر تاکید شده است. از جمله: «أَتُلِّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَّبِّكَ» (عنکبوت ۴۵) (ای پیامبر آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شده، (بر مردم) تلاوت کن). «يَا أَيُّهَا الْرَّسُولُ بَلْغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ...» (مائده ۶۷) (ای پیامبر آنچه از سوی خداوند بر تو نازل شده ابلاغ کن) ولی متأسفانه آیه مذکور مورد سوء استفاده برخی اخباریون اخباری مذهب و اصولیون اخباری مسلک واقع شده، اخباری مذهبان به استناد این آیه رسمآ اظهار داشته‌اند: تفسیر و توضیح کلام الهی فقط به عهده رسول خدا و ائمه ممکن است ولا غیر، و چون ایشان اکنون حضور ندارند، بنابر این مائیم و اخبار و روایت (آنهم روایات پراز شرم و خجالت) اصلاً ما را چه به کتاب رب الارباب، زیرا که تحریف شده (به زعم نویسنده فصل الخطاب) و بر طبق برخی روایات.

اما اصولی‌ها: با وجود اینکه قبول دارند قرآن کریم نه تحریف شده و نه

کاسته شده و صدورش نیز از طرف خدای تعالیٰ قطعی است، ولی مع الاسف دلالت آنرا ظنی دانسته، می‌گویند: «گرچه روایات ظنی الصدور هستند، یعنی صدورشان از ناحیه پیامبر(ص) و ائمه(ع) قطعی و یقینی نیست ولی به عکس قرآن کریم، دلالتشان قطعی است»! طبیعی است که با چنین اعتقادی روایات، محور و معیار و میزان معارف دینی شمرده شده و عملاً کتاب خدا منزوی گردد. جالب است که نویسنده محترم تفسیر المیزان که خود از اصولیین است در جلد دهم تفسیر خود می‌نویسد: «درسه‌های حوزوی طوری تنظیم یافته که فردی می‌تواند تمام مراحل آنرا طی کرده و به درجه اجتهاد برسد، بدون اینکه از قرآن اطلاعی داشته باشد». و اما خود ایشان نیز در موارد مختلف، آیات قرآن را بر اساس اعتقادات برگرفته از روایات تفسیر می‌کند. بعنوان مثال در تفسیر آیه ۴۳ سوره شریفه نحل «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الْذِكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» که با توجه به قبل آن کاملاً روشن است که خطاب به کفار و در مقام پاسخ به اشکال آنان است، با آوردن روایاتی نتیجه می‌گیرد: «اگر چه به حسب مفهوم عام است و اهل ذکر هر عالمی را شامل می‌گردد ولی به حسب مصدق، خاص است و ایشان همان اهل بیت پیامبر(ص) می‌باشند» در حالیکه آیه شریفه در پاسخ به اعتراض مشرکین می‌فرماید: پیامبران گذشته هم بشر بودند اگر نمی‌دانید بروید و از اهل ذکر (اهل کتاب) بپرسید.

و در مورد آیه ۴۴ نحل نیز می‌گوید: «وَ فِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ عَلَى حُجَّيَّةٍ قَوْلِ النَّبِيِّ (ص) فِي الْبَيَانِ الْأَيَاتِ الْقُرْآنِيَّةِ... وَ يَلْحُقُ بِهِ بَيَانٌ أَهْلٌ بَيْتِهِ لِحَدِيثِ الْثَّقَلَيْنِ الْمُتَوَاتِرَةِ وَ غَيْرِهِ» یعنی آیه دلالت دارد بر حجیت قول پیامبر در بیان آیات قرآن... و سخن اهل بیت نیز به دلیل حدیث ثقلین به آن اضافه می‌گردد. و نیز در مواردی که سیاق آیات را با تفکرات مأخذ از روایات مطابق

نمی بیند، علناً حکم به جابه جایی و عدم ارتباط بین آیات می دهد، نه تضعیف روایات. و تمام بحثهای اصولی در اینجا فراموش می گردد، زیرا که «جابه جایی» خود نوعی تحریف است و چه بسا معنا و مفهوم را کاملاً تغییر دهد و ضمناً اعتماد انسان را از آیات دیگر نیز سلب می نماید.

عنوان مثال در صفحات ۵۶ الی ۶۰ جلد ششم، برای اینکه روایتی را تنقیح نماید می گوید: «چه اشکالی دارد که آیات اول سوره مکی معارج بعداً در مدینه آنهم در غدیر خم یعنی در سال آخر هجرت نازل شده باشد!! و آیه ۳۲ سوره انفال نیز که کاملاً با قبل و بعدش در ارتباط است، مربوط به قضیه غدیر خم باشد!! و همچنین عبارت «**إِلَيْكُمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... وَ رَضِيَتُ لَكُمُ الْأَسْلَامَ دِينًا**» که در وسط آیه ۳ سوره مائدہ است، به قبل و بعدش مربوط نبوده و کلمه «اليوم نیز که در ابتدای آیه بعد (آیه ۴) است، به اليومهای مذکور در آیه قبل هیچ ارتباطی ندارد و اصلاً این قسمت از آیه ۳ (یعنی وسط آیه)، بعد از آیه ۶۷ نازل شده و آیه ۶۷ نیز به قبل و بعدش که در رابطه با اهل کتاب است، بسیار ارتباط است.» و تمام اینها برای اینست که ثابت کند اعتقاد متاثر از روایاتش صحیح است. (یعنی آیه ۶۷ در غدیر خم نازل شده و بعد از آن، عباراتی از وسط آیه ۳ سوره مائدہ، سپس شخصی بنام حارث بن نعمان گفته است: خدا یا اگر این موضوع (جانشینی) از طرف تو است سنگی از آسمان بر من بکوب و مرا نابود کن و چنین شده و آیه ۳۲ انفال که اولاً بصورت متکلم مع الغیر است نه متکلم وحده و ثانیاً کاملاً با آیه های قبل و بعدش در ارتباط است، در این مورد نازل شده و سپس آیات اول سوره معارج فرود آمده است. در صورتی که آیات اول سوره معارج بصورت مفرد است نه جمع و با آیه ۳۲ انفال هماهنگی ندارد ثالثاً سوره مکی است چطور می شود چندین سال سوره بسی سر مانده باشد! جالب است که بعد از اینهمه تلاش و اصرار در چند صفحه برای اثبات صحت

روایت مذکور، بالاخره در پایان می‌نویسد: «این روایت از روایات آحاداست نه متواتر و مادریحثهای گذشته گفته‌ایم که ما به روایات واحد جز در احکام فرعی و آنهم به میزان کلی عقلائی اعتنا نمی‌کنیم.» و جالب تراز همه اینکه مجدد‌آهنگین روایت را به نحو تأیید از طریق دیگر از قول امام صادق علیه السلام آورده و سپس می‌نویسد: «أَقُولُ :وَ هَذَا الْمَعْنَى مَرْوِيٌّ فِي الْكَافِي أَيْضًا.» یعنی این معنا در کافی نیز آمده است!!

اصولی دیگر که پهلوان اصولیین است یعنی صاحب کفاية نیز اظهار می‌دارد: «اگر چه قرآن به زیان قوم است و رمز و راز نیست و معنای قابل فهم دارد، اما «معنای باطنی» که در روایات برای قرآن آمده، در حقیقت نه معنا بلکه از لوازم معناست.» باید به ایشان گفت اگر رمز و راز نیست و به زیان قوم است پس لوازم معنا چیست که قوم، آنرا در نمی‌یابد؟ آیا این رمز و راز نیست؟! و اگر منظور نکات دقیق و لطیفی باشد که با دقت و امعان نظر افراد محقق و تیزبین، قابل درک است که این نیز در انحصر ر رسول خدا(ص) و ائمه(ع) نبوده و هر فرد شایسته دیگری نیز می‌تواند آنرا دریافت نماید.

آری نتیجه سخنان اصولیون نیز این می‌شود که «معیار و میزان»، «روایات قطعی الدلاله» است نه آیات ظنی الدلاله» (البته به زعم آنان)، زیرا که ظنی الدلاله فاصله چندانی با غیر قابل فهم بودن ندارد. و برخی نیز در این مورد به روایت «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوَاطَبَ بِهِ» استناد کرده‌اند. یعنی قرآن را فقط کسی می‌فهمد که مخاطب ش باشد. و نتیجه گرفته‌اند: پس فقط پیامبر خدا و ائمه قرآن را می‌فهمند. در حالیکه مخاطبین قرآن فقط ایشان نیستند، بلکه تمامی انسانها هستند (یا آیه‌ها آن‌اوس) و مومنین اند (یا آیه‌ها آن‌ذین آمنوا) و حتی کفارند (قلل يا آیه‌ها آن‌کافرون) آری کفار نیز معانی آیات را می‌فهمیدند، ولذا هیچ کافری اعتراض نکرده که ما «لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» را و یا آیات دیگر را نمی‌فهمیم!!

دوستان، حال چه اخباری باشید چه اصولی، اگر قرآن را «امام» خود قرار نداده و ملاک و ميزان سنجش حق و باطل ندانيد، قرآنی نخواهيد بود، زира که فرموده است: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمامًا وَرَحْمَةً» وروایات موافق با قرآن نیز همین را تایید می کند. به سخنان زیر از نهج البلاغه شریف توجه کنید:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعْانَهُ اللَّهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ... قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابُ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمامُهُ...» (خطبه ۸۶) (همانا محبوبترین بندگان خدا کسی است که خداوند او را بر تسلط نفس خویش ياری کرده... زمام اختیارش را به کتاب خدا سپرده و قرآن رهبر و امام اوست.)

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لَأَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فاقِهٍ، وَلَا لَأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنِيٍّ... وَأَتَهُمُوا عَلَيْهِ آرَاءَ كُمْ وَأَسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَ كُمْ» (خطبه ۱۷۵)

(و بدانيد که کسی را بعد از قرآن کمبودی نیست و احدی قبل از قرآن بی نیاز نمی باشد... عقائد و آراء خود را در برابر آن متهم کنید. و هوها و امیال خود را در برابر آن خیانتکار بدانيد (یعنی اينکه قرآن معيار عقاید و خواسته های شما باشد))

«...وَعَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ تُعَرَّضُ الْأَمْثَالُ» (خطبه ۷۴) (همه امور به کتاب خدا عرضه می شوند).

باز هم نتیجه می گيريم: قرآن کلام روشن و «نص» و «ظاهر» آن، بدون نیاز به روایت، «قابل فهم» و «حججت» و ميزان و معيار تشخيص انحراف و بدعت از سنت است.

در صفحه ۳ نوشته اند: [در اينجا اين سؤال مطرح می شود چرا کسی که حکم پیامبر را نپذيرد ايمان ندارد؟ پاسخ گوييم: چون حکم رسول خدا همان حکم خداست. قول و فعل پیامبر اسلام قول و فعلی است که به وحی الهی تحقق پيدا کرده، زира پیامبر مطیع و تابع محض وحی الهی است. بنابر اين عدم پذيرش حکم پیامبر، مخالفت با حکم خداوند خواهد بود.]

بنظر ما: رسول خدا(ص) بر طبق فرمان خدا حکم می‌کند. کما اینکه هر قاضی عادلی باید چنین باشد. و پیامبر(ص) نیز همچون سایر مؤمنین تابع کتاب است، و منظور از سنت، تفصیل مجملات کتاب است که خداوند به رسول خدا(ص) تعلیم داده و آنحضرت نیز با اجرای عملی آنها را به مؤمنین آموخته است. اما خارج از کتاب و سنت، مثلاً در امور عادی زندگی و یا حتی مواردی از اجرای احکام الهی که به ایشان واگذار شده، سخشنش نه وحی است و نه تعلیم مستقیم الهی است، بلکه سخن خود اوست که صد البته خلاف کتاب و سنت نیست. مگر سهروی که خداوند آنرا اصلاح نموده است. و اگر بگوییم: تمام سخنان و نظرات آنحضرت وحی است، دیگر جایی برای مشورت و نظر خواهی نمی‌ماند. (دقت شود) لذا در آنجا که حکم خدا را بیان می‌کند و یا بر اساس کتاب و سنت حکمی می‌دهد، کسی را نسزد که مخالفت نماید، اما به هنگام شور و مشورت، مومنین نه تنها می‌توانند بلکه باید نظر خود را ارائه نمایند، حال چه موافق باشد و چه مخالف، و نیز در امور عادی و مباح، مثلاً اهل بیت آنحضرت می‌توانند با او اختلاف سلیقه داشته باشند.

به آیه ۲۰۳ اعراف و ۱۵ یونس اشاره کرده و نتیجه گرفته‌اند که: [پیامبر تابع وحی است و جز از وحی پیروی نمی‌کند.]

برای روشن شدن مطلب در خواست می‌کنیم به آیات ۲۰۳ اعراف و ۱۵ یونس و ۵۰ انعام که ذیلاً ترجمه شده، دقت شود:

«وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا أَجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبَعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّيْ هُذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۲۰۳ اعراف)

(وقتی معجزه‌ای برایشان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا نیاوردی؟! بگو من فقط از آنچه برمن از طرف خداوندم وحی می‌شود، پیروی می‌کنم، این قرآن روشنگریهایی از سوی خداوندتان و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.)

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ نَارًا أَتْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ
هذا أَوْ بَدْلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلْ لَوْشَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا
أَدْرَاكُمْ بِهِ...» (یونس ۱۵ و ۱۶)

(چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که به دیدار مامیدند می‌گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا آنرا دگرگون کن، بگو مرا نرسد که از پیش خود آنرا تغییر دهم، جز از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، چنانچه خداوندم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. بگو اگر خدا می‌خواست من آنرا بر شما نمی‌خواندم و خداوند شما را از آن آگاه نمی‌کرد.) و نیز همین عبارت «إِنْ أَتَّبَعَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» در آیه ۵۵ سوره انعام نیز تکرار شده، که قبل از آن می‌فرماید: «بگو خزانه خداوند نزد من نیست، غیب نمی‌دانم، نمی‌گویم فرشته هستم، پیروی نمی‌کنم جز از آنچه بر من وحی می‌شود.» و در آیه ۵۲ بدنیال همان موضوع می‌فرماید: «کسانی را که که صبح و شام خداوندشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند از خود مران، نه حساب آنها بر عهده تو است و نه حساب تو بر عهده آنها، اگر آنها را طرد نمایی از ستمکاران خواهی بود.»

همانطور که ملاحظه می‌شود هر سه مورد فوق، در پاسخ به درخواستها و توقعات بیجای مخالفان بوده، که خداوند به او امر می‌فرماید: بگو من تابع وحی هستم، معجزه به دست خداست، تغییر و تبدیل قرآن به دست من نیست، نه خزانه الهی نزد من است، نه غیب می‌دانم، نه فرشته هستم و این درخواست طرد اطرافیان نیز، در خواست بیجایی است که خشم خدای تعالی را بدنیال خواهد داشت. من در مورد نافرمانی از خدا از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. و اما در مورد آیه ۳۶ احزاب که: «همه مومنین موظفند به حکم خدا و

رسول(ص) گردن نهند). نه ما را و نه هیچیک از مسلمین را جز این نظری نیست.

ولی اینکه نوشتهد: [از آیات فوق این نتیجه حاصل می شود که چون پیامبر جز از وحی پیروی نمی کند و امر و حکم او همان امر و حکم خداوند عزّوجلّ است، می توان گفت هر آنچه پیامبر بیان می کند حکم و امر خداوند است و اینگونه نیست که نعوذ بالله پیامبر از جانب خودش حکم و امر کند. چون مطیع محض الهی است، بنابراین تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند باز می گردد. «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»، «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلُّهُ لِلَّهِ»، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»]

قسمت اول اظهارات فوق در دو فقره قبل پاسخ داده شد، اما قسمت دوم (از بنابراین تمامی حکم‌ها...الی آخر): منظور از اینکه تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند بر می گردد، چیست؟ مسلماً حکم فرعونها و دیکتاتورها که حکم خدا یا مطابق حکم خدا نیست! آری در آیه ۱۵۴ آل عمران آمده است که: افراد سست ایمان می پرسند: «هَلْ لَنَا مِنْ أَلْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» (آیا از امر چیزی در اختیار ماهست؟) خداوند می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلُّهُ لِلَّهِ» (بگو همه امر به عهده خدادست) و آنها بین خود چیزی را پنهان داشته می گویند: «لَوْ كَانَ لَنَا مِنْ أَلْأَمْرِ شَيْئٌ مَا قُتِلْنَا هُيَّهُنَا» (اگر چیزی از این امر در اختیار ما بود - و ما حق نظر داشتیم - اینجا شکست نمی خوردیم).

و اما آیه ۳۱ سوره رعد می فرماید: «وَإِنَّ قُرْآنِي فَرِسْتَادِهِ مِنْ شَدَّدَ كَوْهُهَا بِهِ آنَ رَوَانَ شَدَّهُ يَا زَمِينَ بِهِ آنَ پَارَهُ پَارَهُ مِنْ گَشْتَهِ يَا بُوسِيلَهِ آنَ مَرْدَهَا بِهِ سَخْنَ مِنْ آمْدَنَهَا، (باز هم ایمان نمی آوردند). بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا امر هدایت و ایمان همگی به دست خدادست، آیا مومنان ندانسته‌اند که اگر خداوند می خواست همه مردم را هدایت می کرد؟» زیرا که هدایت و راهبری و تغییر و تحول درونی

افراد به دست خداست نه هیچکس دیگر.

همانطور که در آیه ۲۷۲ بقره فرموده: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدًى يَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (ای پیامبر هدایت آنها بعده تو نیست، خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند) و در آیه ۱۲۸ آل عمران نیز می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» (کار بدست تو نیست چه خداوند آنها را بخشاید یا عذابشان کند چرا که ستمکارند)

و در سوره منافقون نیز فرموده: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» (بر آنان یکسان است چه تو ای پیامبر برایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی، خداوند هرگز آنها را نمی‌آمرزد) و در آیه ۸۰ سوره توبه نیز می‌فرماید: «...إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» (ای پیامبر اگر توبه آنها هفتاد بار هم استغفار کنی خداوند هرگز نمی‌بخشاید شان).

و اما در مورد عبارت «اللَّهُ الْحَكْمُ» به آیه های ۱۶ و ۱۷ انعام توجه کنیم: «او بربندگانش مسلط است و بر شما مراقبانی می‌فرستد، تازمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسید، فرستادگان ما جانش را بگیرند و کوتاهی نخواهند کرد. آنگاه به سوی خدا که مولای حقیقی ایشان است باز می‌گردند اللَّهُ الْحَكْمُ بدانید داوری مخصوص اوست و او سریعترین حسابرسان است.»

آیه ۵۷ و ۵۸ سوره انعام: «بَگُوْ مِنْ دَلِيلٍ رَوْشْنِي از خداوندم دارم و شما آنرا تکذیب کردید. چیزی را که بدان شتاب دارید نزد من نیست، داوری و فرمان تنها از آن خداست، حق را بیان می‌کند، او بهترین داوران است. اگر چیزی را که بدان شتاب دارید نزد من بود، کارم با شما به پایان رسیده بود و خدا استمکاران را بهتر می‌شناسد.»

آیه ۴۰ سوره یوسف: «يُوسُفُ بِهِ رَفِيقَانِ زَنْدَانِي اَشْكَفَتْ: آتِيهِ جِزْهَ خَدَا مِنْ بِرْسَيْدَ نَامَهَا يَهْسِنْدَكَهُ خَوْدَ وَ پَدْرَانَتَانَ بِرَ آنْهَانَهَادَهَا يَدَ وَ خَدَاونَدَ هِيجَ دَلِيلَيِ بِرَ

حقّانیّت پرستش آنها نفرستاده، حکم و فرمان تنها از آن خدادست. او فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

باید پرسید آیات فوق چه ربطی به این جمله ایشان دارد که نوشته‌اند: [چون او (پیامبر ص) مطیع محض الهی است، بنابراین تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند باز می‌گردد.] و نتیجه گرفته‌اند: [امر و حکمی که کتاب الهی بیان می‌کند و آنچه رسول اسلام بیان می‌کند حکم واحد دارد]. (ارسطو کجا یی؟!) و باز مجددًا اشاره به اطاعت از خدا و رسول کرده‌اند که مورد اتفاق مسلمین است. ولی اینکه آخر صفحه ۴ نوشته‌اند: [برای آنکه افراد مغرض اطاعت از رسول خدا را خدشہ دار نسازند، خداوند تبارک و تعالی در مواردی اختصاصاً اطاعت از رسول خویش را تأکید می‌فرماید]

مگر نه اینکه تمام آیات قرآن از طریق رسول خدا به مردم ابلاغ شده؟ و آیه شریفه ۳۱ آل عمران که ایشان اشاره کرده‌اند: «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید» نیز گویای اینست که «از من اطاعت کنید» یعنی از پیامی که من از سوی خداوند برایتان آورده‌ام، یعنی از دین خدا، یعنی از کتاب و سنت، یعنی از دستورات و احکام اجرائی کتاب و سنت، پیروی کنید، و محبت تنها و ادعای بدون عمل هرگز کسی را سودی نمی‌بخشد، اگر چه محبت خدا باشد، زیرا که اصلاً محبت بدون پیروی دروغ است (قابل توجه برخی کسانی که اظهار عشق و محبت به خاندان نبوت می‌نمایند ولی عملاً هیچ شباهتی به آنان نداشته و احياناً در راه معاویه و یزید فریبکار و دروغگو و تهمت زن و دنیا طلب گام بر می‌دارند).

بقیه مطالب صفحه ۵ تکراری است و شکی نیست که پیامبر خدا (ص)

اسوه و سرمشق مؤمنین است و سنت او نیز جزء لا ینفک دین خداست.
اما در صفحه ۶ نوشته اند: [حتی در مورد اعتقادات توحیدی و تعلیم
کتاب نیز معلم و مربی ما پیامبر خداست، اوست که کتاب و حکمت را تعلیم
می دهد.]

آری آنحضرت نمونه عملی از دستورات قرآن کریم بوده، اما از دو
موضوع نباید غفلت کرد: یکی اینکه این نزول وحی و آیات الهی بوده که او را
چنین تربیت کرده و هدایت نموده «وَوَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَى» وگرنه قبل‌اً نه
می‌دانسته کتاب چیست و نه ایمان (... مَا كُنْتَ تَذْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْأَيْمَانُ...) (شوری ۵۲) و اعتقادات و صفات اخلاقی را از قرآن آموخته. و نکته
دیگر اینکه ملاک و معیار در تشخیص روایات نقل شده بعنوان سنت و سیره
نبوی، همانا قرآن کریم است، نه بالعکس. همانطور که تبعیت از رسول خداص
(آنگونه که بود، نه آنطور که در روایات ظنی و جعلی آمده) تبعیت از خداست،
پیروی از کتاب خدا نیز پیروی از رسول خداست. پیروی از چیزی است که خود
رسول خداص نیز تابع آنست. آنچه می‌ماند تفصیل مجملات کتاب است که از
سنت قطعی جامعه و غیر مفرّقه (یعنی جمع کننده و تفرقه نیافکن) باید آنرا
دریافت نمود، نه روایات واحد و ظنی و تفرقه انداز. و تعلیم کتاب و حکمت
توسط رسول خداص نیز همانطور که گفته شد همان ابلاغ کتاب حکیم و آیات
سراسر حکمت آن است.

و اما اینکه نوشته اند: [بر اساس بیان روایات صحیحه، شیطان از خداوند
می‌خواست آن گونه که خودش می‌خواهد خداوند را عبادت کند نه آنگونه که
خداوند امر کرده بود و این همان بنیان انحراف و گمراهی شیطان
و تابعین اوست.]

باید گفت در این مورد قرآن کریم بیانش واضح و روشن است که شیطان

بعلت خودخواهی و استکبار و خود برتر بینی از فرمان خدادار مورد تکریم آدم سر باز زد.

نوشته‌اند: [آیا در قرآنی شدن و قرآنی بودن جایز است به سراغ کسی غیر از پیامبر اسلام برویم؟ جواب منصفانه یقیناً منفی است. آیا امکان پذیر است بدون مراجعه به پیامبر اسلام قرآنی باشیم؟ باز هم پاسخ منفی است. بنابراین باید نحوه قرآنی بودن را از پیامبر تعلیم گرفته و بدان عمل کرده سپس ادعائیم که ما قرآنی هستیم.]

برای قرآنی شدن، قبل از هر چیز باید به سراغ خود قرآن رفت زیرا که اگر پیامبر (ص) هدایت می‌کند بوسیله آن هدایت می‌کند «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء ۹) (همانا این قرآن به درست‌ترین راه راهنمایی می‌کند) اگر پیامبر نذیر و منذر است و انذار می‌کند و هشدار می‌دهد، بوسیله آن انذار می‌کند. «وَ اوْحِسْ إِلَيْهِ هَذَا الْقُرْآنُ لِأَنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (مریم ۹۷، اعراف ۲، انعام ۱۹) (درین این قرآن و حیگر دیگر تا بوسیله آن شمار او هر کسی که (قرآن) به او برسد، انذار نمایم.)
بعلاوه پیامبر گرامی اسلام که اکنون در بین مانیست خودشان نیز فرموده‌اند که معیار سنجش سخن آنحضرت از سخنانی که به او نسبت می‌دهند، فقط قرآن است. آری برای قرآنی شدن باید تمامی آراء و عقائدی را که از خارج قرآن اخذ شده و از روایات شاذ و آحاد و احیاناً جعلی گرفته شده دور ریخت و به قول مطابق قرآن حضرت امیر(ع)، همه را در برابر قرآن متهم نمود، تا قرآن صحت و سقم آنها را تعیین کند. برای قرآنی شدن باید به سراغ خود قرآن رفت و از سرچشمہ وحی خالص الهی سیراب شد که در حقیقت سراغ رسول خدا نیز رفته‌ای و گر نه اگر کتاب خدا را رها کرده، به سراغ اخبار و احادیث بروی، «خبری» می‌شوی نه «قرآنی».

و اصولاً این سؤال که «چگونه قرآنی باشیم؟» درست نیست. زیرا که

قرآنی بودن یک گونه بیشتر نیست و یک راه بیشتر ندارد. قرآنی باشیم یعنی تسلیم کتاب خدا و اوامر او باشیم، زیرا که ما مخاطب قرآنیم، قرآن برای هدایت ما نازل شده، قرآن به ما نازل شده، قرآن برنامه زندگی ماست، قرآن به ما یاد داده چگونه خدا را بپرستیم، قرآن به ما فرموده: هیچکس جز خدا مالک نفع و ضرر ما نیست، قرآن به ما گفته در گذشته نیز کسانی مردم را از کتاب آسمانی دور می‌داشتند و حقایق آنرا پنهان می‌نمودند در حالیکه خداوند آن حقایق را در کتاب آسمانی برای مردم روشن کرده بود. قرآن به ما دستور داده: آنچه را که بدان آگاهی ندارید پیروی نکنید. قرآن به ما گفته: خداوند پلیدی را برکسانی قرار داده که عقل خود را بکار نمی‌اندازند. و فرموده: بدترین جنبندگان نزد خدا آن کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند. قرآن نگفته ای مشرکین بیایید بتها را کنار بگذارید و به جای آنها پیامبر را بپرستید، دور او طواف کنید، از او استغاثه کنید برای بتان قربانی و نذر نکنید بلکه برای پیامبر چنین کنید. قرآن گفته: پیشینیان به جای مراجعه به کتاب خدا و عمل به آن، آنرا پشت سر انداخته و گمراه شدند. بسیاری از اخبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خوردند و سدّ راه خدا بودند. قرآن گفته: مذهب سازی و اختلاف اندازی کار مشرکان بوده نه موحدان و فرموده: به ریسمان الهی (کتاب خدا) چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

در هر حال عادل باشید، نسبت به دشمن نیز بی عدالتی نکنید، تهمت ناروا نزنید، به پیمانها یتان وفادار باشید، خیانت در امانت نکنید، ربا خواری ظلم است، و ظلم در حق هیچ کس جایز نیست (بنا بر این معاملات ریوی حتی با غیر مسلمانان نیز جایز نمی‌باشد). قرآن گفته: امر به معروف و نهی از منکر ازوظایف اصلی شماست و نشانه بهترین امت بودن، (بنا بر این شناخت معروف و منکر از ضروریات است). اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند. پیامبر الگوی شماست، ببینید چگونه در انجام این دستورات و احکام پیشتاز

است، شما نیز در کارهای خیر از یکدیگر سبقت بگیرید. او نیز تابع وحی و قانون است، شما نیز چنین باشید. و مانند یهودیان خود را تافته جدا بافته و فرزندان خداو بر تراز دیگران ندانید، گرامی‌ترین شما نزد خداباتقواترین شماست. نه به خیال و گمان شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر آنرا خواهد دید. پیامبر نیز بشر است، با او رفتار خداگونه نداشته باشید. انتظار حضور در همه جا، آگاهی از نیّات، و توانایی هر کاری از او، انتظار بیجایی است. معجزات نیز کار خدادست، نه کار پیامبر (ص). اگر عصا به دست موسی اژدها می‌شود خود نیز نمی‌دانست که چه خواهد شد، لذا ترسید و فرار کرد. اگر قرآن معجزه پیامبر (ص) است، احدی حق ندارد حتی یک کلمه آنرا گفتار پیامبر بداند، زیرا که کلام خدادست، ولی سخنان دیگر پیامبر فعل خود را و سخن خود اوست. هیچ کس در قیامت نمی‌تواند کاری برای دیگری انجام دهد. (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَأَلَّا مُرْيَوْ مَئِذِ اللَّهِ)

شفاعت، همه در دست خدادست و بعد از رضایت او و به اذن اوست، نه شفاعت برای ایجاد رضایت که تصور مشرکان بوده (دقّت شود).

رضایت و خشنودی خدا نیز فقط با ایمان صحیح و عمل صالح میسر است، دور این و آن چرخیدن و فدای این و آن شدن، برای آنان نذر و قربانی کردن، نه تنها موجب تقرب به خدامی شود، بلکه به عکس موجب دور شدن بیشتر نیز می‌گردد.

ونیز آیات و دستورات و نکات دقیق و لطیف بسیار دیگر که تمامی کلمات و حتی حروف آن نیز حساب شده است، و اگر خداوند توفیق دهد و به آنها عمل کنیم إِنْشَاءَ اللَّهِ همانی می‌شویم که خدای تعالی در نظر داشته، همانی می‌شویم که رسول خدا (ص) خواسته.

اگر فرموده است حضرت ابراهیم برای شما الگو و سرمشق است، منظور

این نبوده که بروید در کتب تاریخ و نقل‌ها و روایت‌ها ببینید درباره ابراهیم^(ع) چه نوشته‌اند و به آنها عمل کنید، بلکه منظور این بوده که سنت ابراهیم همین است که در قرآن کریم آمده، او موحد خالص بود، از همه چیز در راه خدا گذشت با خانواده مشرکش به مخالفت برخاست، با طاغوت زمان و طاغوتیان درافتاد، و اگر شما هم به دنبال او باشید و پایتان را جای پای او بنهید، یقیناً او را اسوه خود قرار داده‌اید. و اگر شما به دستورات حکیمانه که توسط پیامبر(ص) به شما ابلاغ شده، عمل کنید، بی تردید پیامبر را الگوی خود قرار داده‌اید و از او کتاب و حکمت آموخته‌اید.

باز نوشته‌اند:] موظفیم به رسول خدا، معلم قرآن و الگوی الهی اسلام مراجعه کنیم تا ازاو بیاموزیم که چگونه قرآنی باشیم شمارا به خدا قسم آیات‌اکنون برای قرآنی شدن به رسول خدا اول قرآنی عالم اسلام و اسوه حسنة الهی، مراجعه کرده‌اید؟ البته قبل از آن که به سراغ پیامبر برویم باید مشخص شود آیا دید ما نسبت به شخصیت رسول خدا عیناً همانی است که خداوند او را معرفی و به ما شناسانده یا غیر آن است؟ [

پاراگراف فوق در حقیقت سه جمله است که خلاصه آن چنین است:

- ۱- برای قرآنی شدن موظفیم به رسول خدا مراجعه کنیم .
- ۲- آیات‌اکنون برای قرآنی شدن به رسول خدا مراجعه کرده‌اید؟
- ۳- قبل از اینکه به سراغ پیامبر برویم باید ببینیم دید ما نسبت به آنحضرت همانست که خداوند معرفی کرده یا غیر آن ؟

ابتداء، جمله دوم که بصورت سئوالی است:

هدف از این سؤال چیست؟ آیا منظور مراجعه به کتب فقه است؟! کتب حدیث و روایت است؟! یا کتب سیره است؟! بعلاوه مراجعه برای چیست؟! آیا برای توسل و زیارت است؟! برای طواف و طلب شفاعت است؟! برای طلب

حاجت است؟! یا برای یادگیری احکام دین است؟ در این صورت معیارتان در تشخیص سخنان آنحضرت از احادیث جعلی ساخته دشمنان و دوستان نادان چیست؟

حال دو جمله ۱ و ۲ را کنارهم می‌نماییم تا ببینیم چه نتیجه‌ای از آن حاصل می‌شود:

- ۱- برای قرآنی شدن، باید به رسول خدا مراجعه کنیم.
- ۲- قبل از مراجعه به رسول خدا، باید به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم خداوند او را چگونه معرفی کرده.

برای قرآنی شدن ← باید به رسول خدا مراجعه کنیم.
و برای مراجعه به رسول ← اول باید به قرآن مراجعه کنیم.
به عبارت دیگر:

برای وجود «الف»، وجود «ب» ضروری است. و برای وجود «ب»، وجود «الف» لازم است.

در نتیجه نه الف تحقق پیدا خواهد کرد نه ب زیرا که دور باطل است!
آیا بهتر نبود می‌گفتند: «برای قرآنی شدن باید به قرآن مراجعه کنیم تا هم خدا را بشناسیم، هم رسول خدا را و هم احکام و دستورات خدا را»، تا دچار پریشان‌گویی نمی‌شدند؟!

و اماده صفحه ۷ تحت عنوان «تحمیل نظرات شخصی بر آیات قرآن» آورده‌اند:] جای بسی تاسف و تعجب است که برخی از افراد مدعی قرآنی بودن از روی بی توجهی و یا عمدًا از صدر اسلام تاکنون، نقش کلیدی پیامبر اسلام در هدایت امت را به شکل‌های مختلف کم رنگ و تضعیف نموده‌اند و حتی متأسفانه برخی اوقات با ارائه چهره‌ای غیر قرآنی و غیرالهی از رسول خدا، لزوم تبعیت از پیامبر اسلام را مخدوش کرده و راه را برای بیان نظرات شخصی خود به

عنوان نظر اسلام هموار ساخته‌اند.]

منظور از نقش کلیدی پیامبر اسلام در هدایت امت، چیست؟ چه کسی منکر شده که پیامبر اکرم، آورنده کتابی است از نزد خدای تعالی که بواسیله آن تاریخ را دگرگون کرده و صفات خدا و راه خدرا معرفی نموده و انسانها را از شرک و غیر خداپرستی نجات داده؟!

آیا از خود پرسیده‌اند که در حال حاضر:

چه کسی در برابر منحرفان و مخالفان دین خدا و دشمنان حضرت رسول (ص) و منکران رسالتش ایستاده و ازاو و ازو وحی نازل شده برا او و از سنت او دفاع کرده؟!

چه کسی به حکم خدای تعالی عمل کرده و مسلمانان را به وحدت واقعی (نه صوری و ظاهری) فرا خوانده؟!

چه کسی مسیحیان منحرف از توحید و معتقد به تثلیث را به توحید دعوت نموده و علل انحراف آنان را نمایانده؟!

چه کسی آثار خاورشنايان مغرض یهودی و غیر یهودی را به نقد کشیده و دست آنها را روکرده؟!

چه کسی سیره نویسان بی انصاف را که موذیانه ۲۳ سال پیامبری رسول خدا را انکار کرده‌اند، پاسخ داده و خیانتشان را در گزارش تاریخ آشکار نموده؟!
چه کسی یک تن در برابر دین ستیزان کینه تو ز ایستاده و حیله آنها را نافرجام ساخته؟!

و چه کسی ...

اگر اینها دفاع و پیروی از کتاب و سنت نیست پس چیست؟!
آیا فکر نمی‌کنند، منحرفان و دشمنان دین خدا و کتاب و سنت را اشتباه گرفته‌اند؟!!

اگر منظور شان مبارزه با غلو است، که آن هم عین حمایت و تبعیت از کتاب و سنت است، زیرا که خود آنحضرت و خدای آنحضرت نیز با غالیان و گزافه گویان و مدعیان دروغین پیروی از او بیزاری جسته‌اند.

آیات‌همت‌های ناروا نشانهٔ فاصله از کتاب خدا و سنت رسول خدا نیست؟! اما پاسخ مثالی که از تفسیر بیان معانی آورده‌اند در جزو شماره ۱ آمده و همانطور که ملاحظه می‌کنید در تفاسیر بزرگ شیعه نیز همان شأن نزول آورده شده و حتی با تعبیراتی شدیدتر و صریح‌تر که «خداآوند پیامبر را مورد عتاب قرار داد و آیات مربوطه نازل شد». چرا کاسهٔ از آش داغتر و دایهٔ دلسوزتر از مادر شده‌اند؟ آیا این خود، غلو و انحراف از قرآن نیست؟!

اما در مورد اعتراض عقلی آنها باید گفت: لازمه فهم و درک آیات، نه راه یافتن به زوایای ذهنی و فکری پیامبر است و نه احاطه وجودی بر او و نه روانکاوی وی، وظیفه ما تسلیم در برابر سخنان خدای تعالی است، که بیش از من و شما پیامبر عزیزش را دوست دارد. عتابش نیز بی حکمت نیست و درس است. ضمناً باید دانست که قطعی الصدور بودن کلام را از نیاز به نوشته دیگران مستغنی نمی‌سازد، بلکه باید می‌گفتند: «قرآنی که قطعی الصدور و قطعی الدلاله است، چگونه در روشن شدن کلامش محتاج نوشته دیگران شده است؟»

آنوقت ما پاسخ می‌دادیم اولاً شما که قطعی الدلاله نمی‌دانید به دلیل اینکه بلا فاصله نوشته‌اید: [طبق آیات قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا اختصاص یافته است.] که خود این جمله نیز تناقض جدیدی است و معنایش اینست: ما از قرآن می‌فهمیم که قرآن را بدون تفسیر و تبیین رسول خدا نمی‌توان فهمید!!!

ثانیاً ما که قرآن کریم را مستقل بالفهم می‌دانیم، دانستن شان نزول را برای فهم آیات ضروری نمی‌دانیم بلکه اطلاعاتی اضافی می‌دانیم (آنهم به شرطی که

با ظاهر آیات مخالف نبوده و در تأیید آن باشد)

اما در مورد اعتراض دوم که نوشتند اید: [اعتراض اصلی ما این است که چرا این نوشتند را به قرآن عرضه نکرده] پاسخ این اعتراض نیز همان پاسخ قبلی است، زیرا عرضه سخنان خارج از قرآن، به قرآن، وقتی است که ما قرآن را قابل فهم دانسته و معیار و میزان بدانیم نه به عکس، روایات رامبین آن. شگفتانه در اینجا با ماهم صد اشده و قرآن را معيار حق و باطل دانسته‌اند: این تناقض را چگونه حل خواهند کرد؟!

باید توجه داشت که گاهی معنی کلمات در موضع مختلف، متفاوت و گاه دارای شدت و ضعف است. مثلاً کلمه «امام» به جاده‌ای که پیش روی ماست، به نامه عمل که در مقابل فرد است، و در جایی به پیشوای سیاسی و در موضعی دیگر به پیشوای معنوی و روحانی اطلاق می‌گردد. و از امام جماعت تا پیامبران برگزیده الهی را شامل می‌شود و شنونده یا خواننده باید توجه داشته باشد که دونفری که با هم نماز به جماعت می‌خوانند، فرد پیش‌نماز (امام) را با حضرت ابراهیم علیه السلام اشتباه نگیرد (به صرف اینکه به هردو امام گفته شده). وازاين قبيل است کلمه «خطا» و «سیئة».

انسان مخلوقی است محدود، هم حواس ظاهري اش محدود است و گاه خطای کند مانند خطای در سمع خطای در دید و... و هم ادراکات باطنی اش، و به اصطلاح روانشناسان رفتارگرا، این «آزمون و خطای» ها و تجربه هاست که موجب یادگیری در سطوح مختلف می‌گردد. بنابراین کلمه «خطای» کوچکترین اشتباه غیرعمدی تا بزرگترین خطاهای عمدی را شامل می‌شود. مثلاً تیراندازی که تیرش به هدف اصابت نمی‌کند، خطای کرده است. قاضی و مجتهدی که با تمام تلاش واجتهادش احیاناً حکم و فتوایش مطابق واقع نباشد، خطای کرده است. تابرسد به خطاهای عمدی سارقان و ریاخواران و جنایتکاران و آدمکشان و

دین فروشان و... آری همه اینها خطا کرده‌اند. ولی نوع خطا و شدت و ضعف آنرا قرینه حالیه و مقالیه مشخص می‌سازد لذا باید توجه داشت خطاوگناهی که خداوند در قرآن به پیامبران نسبت می‌دهد، از قبیل خطای غیرعمد و یا ترک اولی بوده و گاهی آن هم به اجتهاد خودشان برای رضای خداو برای پیشبرد دین خدا و برای هدایت بیشتر مردم. حال آید رست است کسی بگوید: «چون در قرآن به پیامبران، گناه و استغفار از گناه نسبت داده شده، چگونه انسانهای خطاکار و گنهکار قابل تأسی و پیروی باشند؟!» متأسفانه ایشان این اشتباه را هم در مورد کلمه «خطا» مرتکب شده‌اند و هم در مکتوب پیشین در مورد کلمه «سیئه»، و انشاء الله که این اشتباه غیرعمدی بوده باشد نه مغالطه... به آیات ۴۸ و ۴۹ سوره شریفه مائده اشاره کرده، و نوشته‌اند: [در هر دو آیه خداوند به پیامبر عزیزش فرمان می‌دهد که بر اساس آنچه به او نازل شده بین ایشان حکم کند و از خواسته‌ها و هواهای (نفسانی و غیر الهی) آنان تبعیت ننماید. اما در تفسیر بیان معانی در کلام ربانی آمده که پیامبر به این فرمان عمل نکرده].

اولاً اگر قبول کنیم که پیامبر(ص) نیز علیرغم مقام والایی که دارد، بشری است با خصوصیات انسانی، علم غیب هم ندارد مگر اینکه خداوند به او وحی کند و اطلاع دهد، لذا ممکن است ناخودآگاه تحت تاثیر حرفیهای افراد قرار بگیرد و تصور نماید که شاید حق با او باشد. با توجه به اینکه در آن مورد خاص، پیامبر(ص) آنطور که در شأن نزول آمده، حکمی صادر نکرده و گرنه می‌بایست حدّ یا تعزیر انجام می‌شده و قبل از صدور حکم قطعی، آیات الهی به یاری اش آمده و او را از خطا مصون داشته است.

حال کجای این حرف می‌رساند که پیامبر حکم به باطل کرده، حق را به ناحق داده، بر اساس حکم خدا حکم نکرده، از خواسته‌های افراد پیروی کرده

و !!؟

ثانیاً آنچه در آیات فوق (۴۸ و ۴۹ مائدہ) و در آیات دیگر در این مورد آمده تایید جنبه بشری آنحضرت است و احتمال تحت تاثیر قرار گرفتن و خطای غیر عمد را منتفی نمی سازد.

نوشته‌اند:] چطور ممکن است کسی به مطلبی برسد که رسول خدابه آن نرسیده باشد؟! [

آنچه ما بدان می‌رسیم وادرانک می‌کنیم ذره‌ای از دریای علمی است که خداوند به پیامبرش آموخته؛ اما این منافات ندارد که خداوند پس از داستان یوسف بفرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُ هَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: (آن - داستان یوسف و داستان پیامبران گذشته - از خبرهای غیبی است که برتو وحی می‌کنیم، تو و قوم تو قبلاً از آن بی‌اطلاع بودید.)

آری پیامبر(ص) قبل از نزول آیات، آنها را نمی‌دانست و از مضمون آیات و احکام بعدی اطلاع نداشت ولی بعد از نزول وحی و ابلاغ و تلاوت آن، مومنان و حتی منافقان و چه بسا کافران و مشرکان نیز از آن اطلاع یافتند و کودکان خردسال ما نیز اکنون آن داستان (داستان یوسف) را می‌دانند.

چه بسیارند احکامی که اکنون مومنین از لحظه تکلیف، موظف به انجام آن هستند که در اوخر عمر شریف حضرت رسول(ص) نازل شده و قبل از آن وظیفه‌ای نسبت بدان نداشتند یا تکلیفسان چیز دیگری بوده. کسی نمی‌تواند به ما بگوید: «چطور شما به این مطلب رسیده‌ای ولی پیامبر به آن نرسیده؟!»

در صفحه ۱۲ در مورد عصمت پیامبر(ص) نوشته‌اند:] خداوند در قرآن می‌فرماید پیامبر هر آنچه انجام می‌دهد تبعیت از وحی است، و سخن نمی‌گوید مگر به وحی. این همان عصمت پیامبر در قول و عمل است که در مجموع، سنت رسول خدا نامیده می‌شود. حال باید دید چرا (برخی) از این امر مهم

عمدأو سهوأغفلت کرده و براساس يك پيش فرض غلط، که از پیامبر اشتباه و خطأ سر می زند، به خود اجازه می دهد که پیامبر رابعنوان قاضی و حاکمی معرفی کنند که حکم به ناحق می دهد؟! آیا با این طرز تفکر، سنت پیامبر به راحتی زیر سوال نمی رود؟ و راه برای افراد سودجو و گمراه باز نمی شود؟ که سنت پیامبر را به بهانه اینکه «معلوم نیست وحی یا نظر شخصی پیامبر است» به راحتی کنار گذارند؟ و با این استدلال غلط که: «چون پیامبر فقط از نظر وحی و ابلاغ آن معصوم است» او را گناهکار و خطاكار معرفی کنند؟]

قبل از بررسی و پاسخ به مطالب فوق، درخواست می شود به این جمله دقیق کنید: «حال باید دید چرا برخی از این امر مهم عمدأو سهوأغفلت کرده و...» کاربرد دو کلمه «عمدأ» و «سهوأ» در جمله فوق صحیح بنظر نمی رسد، زیرا که این دو کلمه متضادند و نه متراծ و حکم هر دوی آنها یکی نمی باشد.
(دقیق شود)

واما عصمت پیامبران :

از نظر ما عصمت پیامبران «ذاتی» نبوده که آنها ساختمان وجودشان غیر از دیگران باشد و احتمال هیچ‌گونه سهو و نسیان و خطای غیر عمدی بر آنها نرود. زیرا که در این صورت دیگر نمی توانند الگو و اسوه و امام و سرمشق دیگران باشند. بلکه عصمت آنان اکتسابی و در اثر تعلیم و تربیت الهی است که در موارد سهو و نسیان و ترک اولی، خداوند ایشان را از خطأ مصون داشته، تا کتاب و سنت یعنی دین خدا حفظ شده و هیچ‌گونه خللی در آن راه نیابد. همانطور که قبلًا هم گفته شد بغير ازانچه که وحی الهی بوده (کتاب خدا و تفصیل محمولات کتاب)، نظرات پیامبر نظرات خود ایشان است و مثلا در مشورتها مومنین می توانند نظری خلاف ایشان داشته باشند ولی به هر حال بعد از تصمیم نهایی، آنها وظیفه دارند از آنحضرت تبعیت نمایند. چه کسی گفته است پیامبر هم چون

قاضی غیر عادلی است که حکم به ناحق می‌دهد؟ آیا این حرف آنان تهمت ناروا نیست؟! کدام کتاب و کدامین سنت که سنگ آن را به سینه می‌زنند، به ایشان چنین اجازه‌ای را داده است؟! ما می‌گوییم: تمام زندگی پیامبر زیر نظر خدای تعالی بوده، کوچکترین مسئله‌ای را به او گوشزد فرموده، اگر فرموده از گناه استغفار کن! آنرا مشخص ساخته. اگر فرموده: «اما آنکس که بی نیازی جست، توای پیامبر به او می‌پردازی» بلا فاصله مشخص کرده، این پرداختن به او برای چه هدفی بوده و فرموده: «وَمَا عَلِيْكَ أَلَا يَرَّكَ» (بر عهده تو نیست که او پاک نگردد). بنابر این: از خود آیه شریفه معلوم می‌شود که رسول خدا(ص) برای پیشرفت دین خدا و برای تبلیغ آن به آن شخص توجه داشته، نه برای هدف شخصی و خواهش‌های نفسانی! لذا دیگر کسی را نسزد که نسبت ناروا بی بر ساحت مقدس آنحضرت روا دارد.

نوشته‌اند: [البته آیاتی چند از قرآن مورد سوء استفاده افراد غیر قرآنی قرار می‌گیرد و به واسطه آن می‌کوشند به شخصیت الهی پیامبر و عصمت ایشان حمله کنند].

اولاً مشخص نکرده‌اند کدام آیات است که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد؟ و این افراد غیر قرآنی چه کسانی هستند؟ آیا منظور دشمنان اسلام‌مند؟ که شب و روز با وسائل تبلیغاتی جدیدشان، دین خدا را آماج تیرهای شیطانی خود کرده‌اند؟ یا اینکه نه، منظورشان افرادی هستند که در برابر دشمنان اسلام ایستاده‌اند و از کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) دفاع می‌کنند و تنها گناهشان این است که قرآن کریم را معيار و ميزان حق و باطل می‌دانند و نه روایات را و می‌گویند صحت و سقم روایات ظنی باید با کتاب قطعی خدای تعالی معین گردد و روایات به قرآن عرضه شود نه به عکس! و البته جمله بعد آنها همین را مشخص می‌کند و منظور اصلی آنان را روشن می‌سازد، زیرا که نوشته‌اند: [در این

مورد هم، اگر قرآنی هستیم باید که در فهم و درک صحیح آن آیات به سنت پیامبر اکرم مراجعه کنیم. [۱] و این همان حرف اصلی ایشان است که جا به جا آن را به نحوی تکرار کرده‌اند، و در نظر ما ایرادات بسیاری بر آن وارد است زیرا که مفهومش اینست:

۱- قرآن مستقلًا قابل فهم نمی باشد.

۲- روایات باید معیار قرار گیرد نه قرآن.

۳- کتاب وحدت بخش الهی که فرموده: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و کتابی که هیچگونه اختلافی در مطالب آن نیست «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ أَخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء ۸۲) (آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتد؟!)، عملًا از صحنۀ زندگی انسان خارج می‌شود. و روایات متفرق و اختلاف‌انداز جای آن را می‌گیرد.

۴- در صورت محور قرار گرفتن روایات، هر قومی و هر مذهبی و مسلکی روایات خود را ترجیح داده و موجب پیدایش و تثبیت مذاهب و فرق می‌گردد که مورد رضای خدای تعالی نمی‌باشد.

۵- نتیجه این می‌شود که کتاب خدا و کتاب مردم، از دست آنها گرفته شده و به شیوه مقدسی تبدیل می‌شود که برای تبرک در مجالس از آن استفاده شده و یا برای ثواب و آمرزش اموات تلاوت می‌گردد.

اما این که سؤال کرده‌اند: [هدف از این برداشتها و نقل قول‌های کذب که مقام پیامبر را خدشۀ دار می‌کند، چیست؟]

اولاً: کدام برداشت‌ها و کدام نقل قول‌های کذب؟ اگر منظور شان آن شأن نزول است که همانگونه که در جزوء شماره یک گفته شد، در تفاسیر مهم مفسران بزرگ شیعه نیز آمده، حتی با عباراتی شدیدتر. چطور ایشان تا به حال متوجه

نبوذند؟! و اعتراضی به آنها نداشتند؟!

ثانیاً: چرا مقام پیامبر را خدشده دار می‌کند؟! حضرت نوح(ع) چون خداوند به او وعده نجات اهلش را داده بود به تصور اینکه فرزند او نیز اهل اوست، عرض کرد: «خدا یا پسرم از اهل من است و وعده تو (در مورد نجات اهلم) حق است.» خداوند اشتباه او را اصلاح کرد و فرمود: «ای نوح از این امر اعراض کن زیرا که او اهل تو نیست و فرد ناشایستی است، و در خواست ناگاهانه نکن.»

حال آیا می‌توانیم بگوییم این آیات مقام پیامبری حضرت نوح(ع) را خدشده دار کرده است؟! و آیا می‌توانیم به استناد این آیات بگوییم: چون نوح(ع) اشتباه کرد و در خواست نا بجایی از خدا نمود، بنابراین خطایش غیر قابل بخشش است. یا اینکه به عکس وظیفه داریم با خدای عالم هم صدا شده و بگوییم: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ - إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» (صفات ۷۹-۸۱)

اما این که چرا به پیامبر خدا(ص) دروغ می‌بستند و چرا در کتب روایاتمان اینهمه کذب و تهمت و... وجود دارد؟! و اینکه چه کسانی این دروغها را بافتند و چه سودی از آن داشته‌اند؟!(چه در زمان حیات شریف آنحضرت و چه بعد از آن)

الف- در زمان حیات: به نظر ما دو دسته در زمان حیات رسول خدا به آنحضرت دروغ می‌بستند:

۱- دشمنان و مخالفان که نبوت او را انکار می‌نمودند و او را دروغگو و افتراءگر می‌شمردند. اینها دروغ می‌بستند تا مانع پیشرفت دین خدا شوند زیرا که دین خدا منافع مادی و موقعیت اجتماعی آنان را به خطر می‌انداخت و یا با تعصبات جاهلی و فرهنگ منحرف آنان مغایرت داشت.

۲- دسته دوم عده‌ای از همان دشمنان و مخالفان زخم خورده که منافقانه در صفوف مسلمین خود را جازده بودند ولی از اسلام و آورنده آن نفرت داشتند، طبیعی است چنین افرادی نیز همیشه پی فرصت بودند که از پشت به اسلام و پیامبر (ص) خنجر زنند و با دروغ و نیرنگ او را از میدان بدربرده و برای خود موقعیتی کسب کنند.

دو دسته فوق نتوانستند در زمان حیات رسول خدا هیچگونه گزند و آسیبی به دین خدا بزنند، زیرا که خداوند به لطف خود مشت منحوس آنان را باز کرده و قدم به قدم، حقیقت آنها را آشکار می‌کرد، تا اینکه با نزول تمامی آیات قرآن، دین خدا اکمال یافت و نعمت بزرگ الهی اتمام پذیرفت.

ب- پس از حیات: پس از حیات رسول خدا سه دسته مهم زیر در دروغ بستن به دین خدا و رسول خدا (ص) از یکدیگر سبقت می‌گرفتند:

۱- سست ایمانان ذنیا طلب و مزدورانشان که به دنبال نانی بودند که به نرخ روز بخورند، اگر چه مثل سگ آن را زدست دیگری قاپیده باشند، اینان هیچ ابائی نداشتند که از قول رسول خدا (ص) به نفع خود روایتی بسازند.

۲- دوستان نادانی که برای مقابله با دسته اول، قربة الى الله، دروغ می‌گفتند و به رسول خدا دروغ می‌بستند و این عمل زشت خود را چنین توجیه می‌کردند که برای مصلحت دین جایز است (دروغ مصلحت آمیز که اشکالی ندارد). و مانند مارکسیستهای زمان ما تصور داشتند که هدف وسیله را تو جیه می‌کند. ما که قصد بدی نداریم، نیتمان خیر و برای غلبه بر دشمنان و مخالفان است، آنها که دین ندارند، مؤمن که نیستند، مؤمنین با یکدیگر برادرند، غیبت غیر مؤمن که هیچ، حتی تهمت برآنان نیز جایز است...

۳- باز هم همان دشمنان زخم خورده و منافقان، و این بار با تجربه بیشتر و میدان بازتر، افشاگری وحی الهی هم که نیست، لذا تا آنجا که توانسته‌اند

چهار اسبه تاخته و زیر کانه اسرائیلیات را به نام دین و مذهب به هم بافته‌اند. تا احکام و معارف دین همانگونه باشد که آنان از اول می‌خواستند، نه آنگونه که خدای تعالی فرستاده، و این همان چرخش ۱۸۰ درجه است که تمام ادیان توحیدی را به شرک الوده کرده، خانه کعبه ساخته ابراهیم بت شکن را بتخانه می‌کند، عیسای مسیح پیامبر و بنده خدارا به خدایی می‌رساند و موصی کلیم مخالف فرعون و فرعونیان را طرفدار شارون و افرادی بدتر و کثیف‌تر از او جلوه می‌دهد.

پیامبر عظیم الشان اسلام^۱ که به تأیید و تأکید قرآن همچون سایر پیامبران الهی از بُنی آدم بوده و بشری مانند دیگران که به مقام منيع رسالت الهی رسیده، فوق بشر معرفی کرده، صفات خاص خداوند را به او نسبت می‌دهند و خلقتش را قبل از خلقت آدم می‌دانند، آدم روضه او را خوانده تا خدا او را بخشیده، نوح نبی به او متوصل شده تا از طوفان نجات یافته، عمومیش ابوطالب از پستان خود به او شیر داده، وقتی به معراج رفت و به عرش رسیده خدارا در حال نماز دیده، به هر کجا که قدم می‌نماید تمام سنگ ریزه‌ها و درختان به او تعظیم و سلام می‌کرددند، هر کس از بالا بر قبر شریف او بنگرد کور می‌شود و ...

اما از آنجاکه این آخرین دین الهی باید تا پایان جهان راهگشای انسانها باشد خدای تعالی بر طبق وعده خود، آنرا حفظ فرموده و کتابش را معیار و میزان سخنان قرارداده و رسول خدآنیز بر این امر تأکید فرموده که راه تشخیص همین است و بس که: «مَا وَاقَ الْقُرْآنَ فَخُذُوهُ، وَمَاخَالَ الْقُرْآنَ فَدَعَوْهُ، فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ، فَلَمْ أَقْلُهُ».

(آنچه موافق قرآن است بگیرید، و آنچه مخالف قرآن است، ترکش کنید، به دیوارش بکویید، مزخرف است، من آنرا نگفته‌ام). بنابراین قرآن، مبین و روشنگر روایات صحیح از ناصحیح است و نه به عکس.

اما پاسخی که ایشان به سوال خود (اینکه چرا به پیامبر خدا دروغ بسته‌اند؟)، داده‌اند:

【۱- خراب کردن شخصیت پیامبر در بین امت و گناهکار و خطاکار نامیدن او تا گناهان و خطاهای خودشان ناچیز شمرده شود و توجیهی برای اعمال زشت خویش داشته باشد.

۲- امور خلاف و خطأ و عقاید گمراه کننده خود را در قالب روایات جعلی به پیامبر منسوب نموده و در نهایت خود را تبرئه سازند.

۳- نسبت خطا و اشتباه به پیامبر تا بخشی یا تمام سنت رسول (ص) را کنار زده و رأی خود را به جای آن برگزیده و عمل نمایند.】

بنظر ما سه پاسخ فوق در حقیقت یکی بیش نیست و در هر سه آنها تمامی دروغها و نسبتهای ناروایی که در طول تاریخ به پیامبر(ص) داده شده و تمام روایات جعلی، در نسبت «خطا و اشتباه» خلاصه شده و علت آن نیز در «توجیه اعمال زشت و تبرئه خود» منحصر گردیده! چرا؟!! آیا روایات دروغین فقط آن دسته از روایاتند که نسبت خطا به پیامبر می‌دهند؟! و علت آن هم فقط اینست که خطاکاران، خطاهای و اعمال زشت خود را توجیه نمایند؟!

اگر منظور از گناه و خطأ، گناه و خطای عمدی مانند سایر مردم منحرف است که چنین تهمتها بی از سوی دشمنان کوردل بوده و به تصدیق تمام انسانهای منصف عالم اعم از مسلمان و غیر مسلمان، آنحضرت از چنین اتهاماتی مبرّاست. ولی اگر منظور ترک اولی و یا بی صبری در هدایت مردم بوده که خداوند به او یادآور شده، این نیز نه تنها اعمال زشت کسی را توجیه نمی‌کند، بلکه صداقت در گفتار و خلوص در رساندن وحی الهی و حقانیت آنحضرت را می‌رساند.

با عنوان 【بهانه قرار دادن خلقت بشری پیامبر برای نادیده انگاشتن

مقامات الهی ایشان] نوشته‌اند: [درست است که پیامبر بشری مثل ماست ولی به صرف بشر بودن نمی‌توان فضائل و مقامات علمی ایشان را ندیده گرفت.]

آری دشمنان و مخالفان پیامبران بهانه می‌آورند که چرا معجزه نمی‌کند؟ چرا به آسمان نمی‌پرد؟ چرا خانه طلائی ندارد؟ چرا غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟... اما خداوند در پاسخ آنها می‌فرماید: «**قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا**» (اسراء ۹۳) بگو منزه است خدای من، آیا جزاین است که من بشری فرستاده خدا هستم و این توقعاتی که شما از من دارید کار خداست. آوردن معجزه در اختیار من پیامبر و به قدرت من نیست.

متأسفانه ایشان هم همان خطای منکران را مرتكب شده و تصور کرده‌اند که معجزات انبیاء فعل خود آنان بوده و در اختیار آنان زیرا که آنرا با نبوغ علمی ایشتن، نیوتون، ارشمیدس، ادیسون و قدرت و جثه قوی طالوت مقایسه نموده‌اند.

آری دشمنان و مخالفان حقیقت همیشه تلاش داشته‌اند تا رسالت پیامبران را انکار نمایند و می‌گفتند: «**مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ حِمْنٌ مِنْ شَيْءٍ**» (یس ۱۵) (شما جز بشری همانند ما نیستید و خدای رحمان چیزی را نازل نکرده)، «**مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأَتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْصَادِقِينَ**» (شعراء ۱۵۴)

(تونیستی مگر بشری مانندما، اگر راست می‌گویی نشانه و معجزه‌ای بیاور). ولی خداوند می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ**» (فصلت ۶ و کهف ۱۱۰) (بگو من بشری همانند شما هستم ولی بر من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است). توجه داشته باشید که خداوند نمی‌فرماید به آنها بگو من بشری هستم با فضائل و مقاماتی چنین و چنان، با قدرتی فوق هر انسان، شفاء دهنده همه مریضان و برآورنده حاجت

تمام حاجتمندان و ...

اصولاً أَنْبِيَاءُ الْهَى مِرْدَمْ رَابِسُو خَدَائِيْتَعَالَى دُعَوَتْ مَى كَرْدَنَدْ نَهْ بَسُو خَود
 «قُلْ هُذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (يوسف ۱۰۸)
 (بگو اين راه من است ، من و پيروانم با بصيرت كامل بسوی خدادعوت
 می کنيم)

بنابراین آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه پیروی واقعی از پیامبر (ص) در این
 است که همچون آنحضرت مردم را به سوی خدا فراخوانیم (پس پیامبر ستایی و
 مداعی و غلو و زیاد روی در مورد پیامبر (ص) نه تنها پیروی از پیامبر نیست
 بلکه نافرمانی و انحراف است)

ولذا اطاعت از رسول خدا یعنی به دنبال او بودن و هم چون او در ابلاغ و
 تبلیغ دین خدا و رساندن پیام قرآن کوشیدن . و بدین جهت است که اطاعت از
 پیامبر اطاعت از خداست زیرا که پیامبر فرمان خدارا ابلاغ می کند «وَمَا عَلَى
 الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ».

رحمه للعالمين است چون پیامش پیام رحمت بخش برای جهانیان است.
 پیروی ازاو نشانه محبت به خداوند است ، چون پیروی از دستوراتی است که از
 طرف خدا آورده .

وعصيان اونیز عصيان فرمان خداست . و تکذیب او نیز در حقیقت
 تکذیب آیات الهی است که برآونازل شده . به آیات ذیل از سوره شریفه انعام
 توجه کنید: (آیات ۳۵۲ تا ۳۲)

«مَى دَانِيمْ آنچه كافران گويند تو را غمگين می سازد . آنها تورا تکذیب
 نمی کنند (خصوصیت شخصی با تو ندارند) . بلکه ستمگرانی هستند که آیات
 خدارا انکار می کنند .

پیامبران قبل از تونیز تکذیب شدند و در برابر تکذیب ، صبر پیشه کردند .

و (نیز) آزار دیدند، تا اینکه یاری ما برایشان رسید.
 کلمات خدا را تبدیل کننده‌ای نیست . بی تردید اخبار پیامبران به تور سیده .
 واگر اعراض آنها بر تو گران می‌آید ، چنانچه بتوانی سوراخی در زمین پیدا
 کن و یا نردنی بسیوی آسمان درازکن و (از آسمان و زمین) معجزه‌ای برایشان
 بیاور . اگر خدامی خواست (جبراً) همه را بر هدایت خود گردمی آورد . پس هرگز
 از ناگاهان مباش (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ)!)
 کافی است بدون پیش فرض در آیات فوق دقّت کنی ، تاهم
 خدارادرست بشناسی ، هم رسول خدارا و صفات او را و محدودیت او را و در عین
 حال دلسوزی و صداقت او را !!

واما اینکه نوشته اند : [نطق او منطبق بروحی است] و در صفحه ۳ نیز ذکر
 کرده اند : [سخن نمی‌گوید مگر به وحی]

به آیات مربوطه که در سوره شریفه نجم آمده است توجه کنید :

ما يَنْطَقُ عَنِ الْهَوَى	إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى	عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى	ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى
از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید	آن جزو حی چیزی نیست .	شدید القوی (فرشته وحی) به او تعلیم داده	وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى
نیرومندی که استیلا یافت .			ثُمَّ دَنَافَتَدَلَى
در حالیکه او درافق اعلی بود .			فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوَادْنَى
پس نزدیک شد و نزدیکتر آمد .			فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى
تا به فاصله دو کمان یا کمتر رسید.			وَحْيٌ كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوَادْنَى
سپس (خداآوند) آنچه را باید بر بنده اش			يَوْمَ الْحِجَّةِ الْأَكْبَرِ
وحی کرد .			

یک بار دیگر به آیات فوق توجه کنید کاملاً روشن است که منظور این
 نیست که تمام سخنان پیامبر وحی است ، بلکه منظور آن آیاتی است که براو

و حی شده است . بعلاوه اگر همه سخنان پیامبر وحی بود ، باید کاتبان وحی همه آنها را می نوشتند و ضبط می کردند . ضمناً قرآن ، کلام خدا و معجزه الهی است ولی سخنان پیامبر کلام خود اوست و نه معجزه .

و اما با تعجب پرسیده اند : [آیا اصرار بر جنبه کمالات الهی پیامبر غلو و شرك است و اصرار بر جنبه بشری پیامبر ، توحید خالص ؟] پاسخ ما اینست که : افراط و تفریط ، هردو انحراف است . آری نسبت دادن صفات الهی به آنحضرت و انجام رفتاری با او که فقط شایسته ذات اقدس الهی است ، غلو و شرك است . و اصرار بر جنبه بشری همراه با انکار رسالت آنحضرت نیز کفر است .

و اما تاسف مازاین است که ، تمامی دشمنان دین خدا و رسول خدا دست به دست هم داده دین خدارا به سخره میگیرند ، رسالت رسول خدا را منکر می شوند ، هر اتهامی را به او روا می دارند ، و تمام اینها به استناد روایات جعلی ضد قرآنی که غالیان و دشمنان در قالب محبا و دوستان ساخته اند ، و در این میان برخی مدعیان طرفداری از خدا و رسول ، یابی تفاوتند و سرگرم دنیا و یا دشمن را عوضی گرفته به جای اینکه پاسخ دهنده اند که چرا گفته اید : پیامبر خدا نیز بشری کنندگان را یاری دهد ، ناله و نفرین می کنند که چرا گفته اید : «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيْتَ» (کهف ۲۴) (آنگاه که فراموش کردی خداوندت را بیاد آر).

و اما روایتی از تفسیر بیان معانی نقل کرده و در پاورقی آورده اند که : [جالب است بدانید که به منابع نقل این روایت مراجعه شد ، در هیچ یک از این کتب عبارتی یافت نشد که ترجمه آن این جمله فارسی باشد : «درامور جاری زندگی و مواردی که وحی خدا به من نمی رسد»]

همانطور که قبل اشاره شد در تمام آیاتی که خداوند بشربودن پیامبر را تایید می‌نماید بلا فاصله رسالت الهی و وحی خداوندی را بر او ذکر می‌نماید یعنی که تفاوت او با دیگران در تلقی و دریافت وحی است. بنابراین قید توضیحی فوق به قرینه قرآنی کاملاً به جا بوده است. و با حذف آن نیز در معنی روایت تفاوتی حاصل نمی‌شود. توجه کنید: از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: «من هم بشری مانند شما هستم، برخی از شما برای رفع اختلاف نزد من می‌آید و برخی بهتر از برخی دیگر سخن گفته ممکن است چنان تحت تاثیرم قرا دهید که حقی را به ناحقی دهم، اما بدانید، حقی که بدین ترتیب با - خد عه ولفاظی - از من گرفته شود، قطعه‌ای از آتش است».

سپس حدیثی از مسنند احمد بن حنبل آورده اند که: [پیامبر قسم می‌خورد که از دهانش خارج نمی‌شود مگر حق].
مگر کسی خدای ناکرده نسبت ناحق گفتن و مخالفت با دستورات حق تعالیٰ را به پیامبر (ص) داده؟! این سخن با آنچه مفسران گفته‌اند که: خداوند با نزول آیات، اشتباه غیر عمدی پیامبر (ص) را اصلاح کرده و حفظش نموده است، تضادی ندارد.

در پاورقی نوشته‌اند: [چگونه ممکن است خداوند به پیامبرش بفرماید بر اساس آنچه بر تو نازل شده و بر اساس آنچه به تو نمایاندیم حکم کن. اما پیامبر خدا بدون آنکه وحی به او برسد، حکم کند؟]

پاسخ اینکه: هر قاضی عادلی بر اساس کتاب و سنت، پس از تفحص و تحقیق و اجتهاد و شواهد و بیانات ارائه شده حکم می‌کند، حال اگر با تمام این تفاصیل در حکم‌ش خطأ کند، نه تنها مقصّر نیست بلکه «فلهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ»

(برای او اجر و پاداش اجتهاد و تلاشش محفوظ است) و این خطای غیر عمدی و بدون تقصیر و قصور را نباید با خطای قاضی رشوه بگیر و طرفدار مجرم خلط کرد و اشتباه گرفت (که مغالطه است). و نمی توان به او گفت که خلاف حکم خدا حکم کردی پس کافری، ظالمی، فاسقی.

ولی خود طرفی که می داند حق با او نیست، باید بداند و یقین داشته باشد که خداوند علام الغیوب است و «عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...» (انعام ۵۹) (کلیدهای غیب نزداوست و جز او کسی به آن واقف نیست...) و او سریع الحساب است.

اما آنچه که مجدداً دل ایشان را به درد آورده:

باید عرض کنم مسابقه پیامبر (ص) با همسرش نه تنها خواری محسوب نمی شود بلکه عکس دلیل بر تکامل روحی آنحضرت و توجه او به حقوق خانواده است، بطوری که آنهمه وظایف بزرگ و ماموریتهاي مختلف، اورا ازان باز نداشته است. و ضمناً خنده نمازگزاران، بر عکس برداشت بیمار دلان از روی تمسخر نبوده بلکه از آن نتیجه و برداشت اخلاقی داشتند.

و بالاخره نوشته اند: [اگر می خواهیم قرآنی باشیم می بایست از رسول خدا پیروی و اطاعت کامل نمائیم و دیدگاه مانسبت به پیامبر خدا باید آنگونه باشد که خداوند از او توصیف نموده.]

شبیه سخن فوق را قبلاً هم آوردند و مانشان دادیم که دور باطل است.

اما حقیقت اینست که:

اگر می خواهیم قرآنی باشیم باید به قرآن مراجعه کنیم و آنرا امام و سرمشق خود قرار داده، معیار سنجش حق ویاطل بدانیم ، تا اعتقادات و اخلاقمان و رفتارمان مطابق قرآن باشد. تنها و فقط در این صورت است که قرآنی هستیم و می توانیم ادعای کنیم : از خدا و رسول خدا پیروی و اطاعت کرده ایم ، که خدای تعالی فرموده: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰهِ مَنِ اتَّبَعَ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْذِكْرَ وَخَسِئَ الْرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ»

الْعَبْدُ الْرَّاجِي إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَغُفْرانِهِ
وَالْخَائِفُ مِنْ عَذَابِهِ وَنِيرَانِهِ

رهنمای

۸۱/۱۲/۱

قرآن

معيار و ميزان
(٣)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَنِي».

در تاریخ ۹/۱۲/۸۱ مکتوب دیگری تحت عنوان «قرآن را بازیچه مقاصد خود قرار ندهیم!» از طرف مخالفان محترم توزیع گردید. که ذیلاً نکات عمده آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

نوشته‌اند: **﴿نویسندهٔ قرآن معيار و ميزان... در صفحه يك نوشته خود تحت عنوان «فهم قرآن»، آياتى را در جهت نظر خود توضیح داده﴾** و در نهایت نوشته که طرف مقابل او می‌گوید: قرآن به تنها بی غیر قابل فهم است. اگر منظور او بندۀ یا دوستانم است، در محضر خداوند می‌گوییم: لعنت خدا و رسول خدا و ملائکه و مؤمنین بر بندۀ، اگر چنین حرفی را گفته یا نوشته باشم.]

اولاً: یا باید کلمه دوستانم از جمله فوق حذف گردد، یا اینکه فعلهای بعدی از مفرد به جمع تبدیل گردد تا هم از نظر ادبی اصلاح شود و هم دوستان از این رحمت بی‌نصیب نباشند؟

ثانیاً: جایی که می‌توان از خداوند رحمان برای خود و دیگران، خیر و رحمت و هدایت طلب نمود، چرا العن و نفرین؟!

بیایید با هم بگوییم: ای ایزد منان و ای خدای رحمان، بر ما و همه برادران دینی ما مُنت بنه و ما را از خزانه رحمت بیکرانست به نعمت هدایت متنعم کن که

سخت محتاج لطف توايم.

ثالثاً: ايشان در مكتوب چگونه قرآنی باشيم در صفحه ۳ به استناد آيه ۴۴
نحل نوشته‌اند: [تبیین و تفسیر کلام الهی از دیگر وظایف پیامبر اکرم است و در
پاورقی آورده‌اند «مقام تبیین همانا تفسیر و توضیح است» و در صفحه ۹ [طبق آيات
قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا اختصاص یافته است.]

در صفحه ۱۲ [... در اين مورد هم ... باید که در فهم و درک صحيح آن آيات به
سنت پیامبر اکرم (ص) مراجعه کنيم.]

اگر چه بنظر ما پاسخ اظهارات فوق، هم در جزو شماره ۱ و هم در جزو
شماره ۲ مشروحاً داده شده؛ اما در عین حال باز هم برای رفع ابهام تكرار می‌شود که
کلمه تبیین در قرآن پژوهی ^{*}، گاه به معنی تفصیل آياتی که به صورت مجمل در قرآن
کريم آمده، بکار می‌رود؛ و همانطور که قبلًاً شرح داده شد مثلاً تعداد رکعات و
چگونگی برگزاری نماز در قرآن نیامده و خداوند آن را خارج از قرآن به پیامبر (ص)
تعليم داده و خود آنحضرت و مومنین موظّفند از آن پیروی نمایند و این همان سنت
پیامبر است که در کنار کتاب خدا و جزء لا ینتفک دین مبین است و همه مسلمانان آنرا
واجب الاجرا می‌دانند.

اما گاه کلمه تبیین نه به معنی تفصیل مجملات، بلکه به معنی تفسیر و توضیح
آيات (یا برخی آيات) بکار می‌رود؛ که به این معنی نه در برابر مجمل بلکه در برابر
«مبهم» می‌باشد. و در این مورد آنانکه آيات قرآن (یا برخی از آيات) را مبهم و غیر
قابل فهم می‌دانند، می‌گویند: برای فهم آن، باید به روایات مراجعه نمود؛ یا به
عبارت دیگر «سنت مبین قرآن است». یقیناً نویسنده محترم یا نویسنده‌گان مكتوب

* - البته همانطور که قبلًا با دلایل و شواهد اثبات گردید؛ در قرآن کريم واژه تبیین
در برابر کتمان آمده و به معنی اظهار و تلاوت و ابلاغ آيات است.

«چگونه قرآنی باشیم» یا این درسهای ابتدایی اصولی را نگذرانده‌اند و یا دچار فراموشی شده‌اند، و گرنه پی می‌برند که جملات ایشان معنا و نتیجه‌ای جز آنچه ما برداشت کردہ‌ایم، ندارد.

و اما اینکه نوشه‌اند: **【اینجانب بیش از ۵۰ آیه را به عنوان شاهد سخن خود آورده‌ام که اگر این آیات قابل فهم نبود، کارینده عملی عبث بوده است】.**
آری ما نیز گفته‌ایم که عمل شما با سختیان هماهنگی ندارد.

و اما جملهٔ بعد: **【بدیهی است آنچا که مراد، مقصود و منظور برخی آیات بروای برخی افراد معلوم نیست و یا مانند آیات احکام مجمل بوده و تفصیل و توضیح نیاز دارد، بر طبق تعالیم آیات قرآن فرد موظف است به اهل قرآن مراجعه نماید.】** و سپس ادامه داده‌اند: **【واهل قرآن که تبیین مراد و مقصود آیات با آنان است، پیامبر خدا(ص) و پس از ایشان، افرادی هستند که پیامبر خدا(ص) صفات آنان را بیان نموده و بیان آنان در مورد سنت پیامبر برای ما حجت است.】**

اولاً: در جملهٔ اول دو معنی تبیین یعنی «تفسیر و توضیح» و «تفصیل مجملات»، با یکدیگر خلط شده و معلوم نیست کدامیک مراد است.
ثانیاً: خداوند که فرموده: قرآن را به زبان عربی روشن و آشکار فرستادیم، چه دلیلی دارد که مراد و مقصود و منظور آن معلوم نباشد؟ آیا این از شأن کتاب هدایت دور نیست؟! مگر اینکه شخص زبان قوم را نداند که در این صورت نیز، فهم آن منحصر به افراد خاص نمی‌شود.

ثالثاً: اینکه بگوییم: «مراد، مقصود و منظور آیات معلوم نیست» با «غیر قابل فهم بودن» چه فرقی دارد؟!
اگر بگویند: ما که نگفتیم همه آیات برای همه مردم، بلکه گفتیم: برخی آیات برای افراد.

پاسخ: قید «برخی آیات برای برخی افراد» را در مکتوب جدیدتان اضافه

کرده‌اید، احتمالاً به دو دلیل: ۱- یا تحت تأثیر مطالب جزوئه قرآن معيار و ميزان ۱ قرار گرفته و متوجه تناقض گفتار تان شده‌اید.

۲- یا برای اينکه دست خود را در استناد به قرآن کريم، بدون تفسير و روایتى از پیامبر (ص) و ائمه (ع) باز نگه داري داشت آيه‌اي را که خودتان خواستید به آن استناد کنيد ولی به هنگام استناد ما بگويند تفسير و توضیح آن به عهده سنت است! و اما جمله دوم:

اولاً: از اين جمله چنین بر می‌آيد که پیامبر خدا (ص) صفات ائمه را ييان نموده نه اينکه ايشان را نامبرده و یا نصب کرده باشد.

ثانیاً: قسمت آخر جمله با قسمت اولش تناسب ندارد. [تبیین آيات به عهده پیامبر و ائمه است، و ييان ائمه در مورد سنت پیامبر برای ما حجت است.] و اما اين که نوشته‌اند: [اگر آقای... به سراغ خطبه امام علی (ع) رفت، آيا قرآن را از فهم، حجيٰت، نور مبين و هدایت بودن ساقط کرده است؟]

اینجانب اگر به سراغ هر کتابی غیر از قرآن کريم بروم، به لطف الهی و به ياري او، با مشعل هدایت قرآنی، و با ائتمام به کتاب خدا به سراغش خواهم رفت. (كتابی که بارها به تفکر و تعقل و تدبیر دعوت نموده، نه جمود و تحجر)! تانه زن را کثدم و ناقص الخلقه بدانم و نه ابليس را فرشته!

و نتيجه گرفته‌اند: [كتاب خدا با سنت پیامبر مانعة الجمع نیستند و هر دو معيار و ميزان هستند؛ پس بی انصافی است که معيار و ميزان بودن رسول خدا را حذف کرده و بگوییم فقط قرآن معيار و ميزان است.]

باز هم برای چندمين بار می‌گوییم: هم کتاب خدا حجت است که اصل دین است و پیامبر خدا (ص) نیز تابع آن است و هم سنت قطعی و متواتر رسول خدا (ص)؛ که آن هم به تعلیم خداوند بوده و خود آنحضرت نیز تابع آن بوده (نه شارع آن) (۱) و عملابه همان افرادی که از بين آنها مبعوث شده بوده تعلیم داده و آنها نیز پیامرسول خدارا

۱- همانگونه که در آیه ۳ سوره شریفة شوری آمده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ...» (دين را خداوند برای شما تشريع کرد...)

در همان زمان حیات رسول خدا (ص) به دیگران می‌رسانند. و تفصیل مجملات معطل نمانده تا دیگران سالها بعد از آن را بیان نمایند. و ما نیز خود را تابع کتاب و سنت می‌دانیم و همین نمازنمان نشانه آن. ولی باید توجه داشته باشیم: اکنون که رسول خدا (ص) در بین ما نیستند، مطالبی که از آنحضرت نقل شده یا متواتر و قطعی است که در این صورت باید متفق علیه بوده و به قول حضرت امیر (ع) جمع کننده باشد نه تفرقه انداز. در غیر این صورت سخنانی است منسوب که درستی یا نادرستی آنها منوط به تأیید قرآن است. بنابراین معیار تشخیص سنت از بدعت، فقط قرآن است.

در ذیل صفحه ۳ آورده‌اند: **【نویسنده با توجه به سؤالات و شباهات ابتکاری خویش - که از نظر علمی مردود است - در مقام پاسخ به آنها برآمده... در حالی که اصلاً ربطی به مقاله اینجانب ندارد.】**

پاسخ نقضی و حلّی ما به همان مشکل اصلی ایشان بوده است که در صفحات قبل نیز بدان اشاره شد و در حقیقت محور اصلی مکتوب «چگونه قرآنی باشیم» را تشکیل می‌دهد.

و امّا دو کشف بزرگ و بی سابقه ایشان!

اینجانب در پاسخ نقضی به این سخن آنان که گفته‌اند: برای فهم قرآن (یا قسمتی از قرآن) باید به سنت رسول و روایات مراجعه کنیم، نوشته‌ام: «روایاتی که می‌گوید: سخنان ما را به قرآن عرضه کنید تا درست و نادرست آن مشخص شود، آنقدر زیاد است که برخی بزرگان همچون شیخ مرتضی انصاری، در مورد آنها ادعای تواتر نموده‌اند. اگر قرار باشد قرآن مستقلًا فهمیده نشود، چگونه می‌توان روایات را به آن عرضه کرد؟ آیا این دور نمی‌باشد؟! (از طرفی برای تشخیص درستی روایات باید آن را به قرآن عرضه داشت و از طرف دیگر برای تفسیر آیات باید از روایات استفاده کرد!!). و به نظر من از قرینه کلام کاملاً پیداست که منظور از «سخنان ما را به

قرآن عرضه کنید» یعنی سخنانی که منسوب به ماست نه سخنانی که مطمئن هستید از ماست. ولی ایشان نوشه‌اند: [این نقل، کذب مطلق و توهین به پیامبر خدا و ائمه دین است^{*}. روایتی که چنین مفهومی را برساند وجود خارجی ندارد... مگر پیامبر خدا و ائمه معصومین حرف نادرست و دروغ هم می‌زنند؟ اگر راست می‌گوید روایاتی که این مضمون و مفهوم را می‌رساند عرضه کند...]. بعد هم زحمت کشیده اصلاح کرده‌اند که: [در بیانات معصومین (ع) آمده اگر قولی یا حدیثی به شما رسید که منسوب به ماست، اما شما به اتساب آن قول به ما یقین ندارید آن قول را بر قرآن و احادیث و سنت قطعی نبوی عرضه کنید تا صحت اتساب آن مشخص گردد... و سپس این برهان قاطع را ادامه داده‌اند تا به کشف دوم رسیده و پس از کشف دوم نیز دوباره برکشف اول خود نازیده‌اند.

و اما کشف دوم: می‌نویسند: [نویسنده در این موضوع قول شیخ مرتضی انصاری را به عنوان شاهد خود نقل کرده است. حال سؤال این است که او، شیخ مرتضی انصاری را چقدر می‌شناسد؟ آیا قول او را به عنوان شاهد قبول دارد؟ کتب او را دیده و خوانده است؟ چند صفحه آن را درس گرفته؟ این نقل خود را از کدام کتاب شیخ و از چه صفحه‌ای نقل می‌کند؟... اگر با تحقیق به این مطلب رسیده کپی آن صفحات را در اختیار همگان قرار دهد اگر به این کار مبادرت کرد معلوم است محقق و صادق است. و اگر نه در این زمینه به شیخ مرتضی انصاری هم تهمت زده است.]

پاسخ کشف اول و اصلاحیه مربوطه:

«مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ فَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ أَبِي عُمَيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَطَبَ

*— آیا این سخنان، شما را به یاد قاضی همدانی نمی‌اندازد؟! (البته نه قاضی عبدالجبار همدانی عالم شهیر معتزلی).

النَّبِيُّ (ص) بِمِنْيٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.»

اصول کافی جلد ۱ کتاب فضل العلم صفحه ۱۱۶

«امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی خطبه خواند و سپس فرمود: ای مردم آنچه از من به شما می‌رسد چنانچه موافق کتاب خدا باشد من آن را گفته‌ام و اگر مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»

آیا می‌توان پرسید: چگونه ممکن است آنچه از رسول خدا می‌رسد مخالف کتاب خدا باشد؟! مگر نگفته‌اند هر چه از دوست می‌رسد نیکوست؟ آیا چنین سؤالی جز حاصل بی توجهی و یا خدای ناکرده لجاج و معالجه عمدی است؟! و اما اینکه برخی از بزرگان مانند شیخ مرتضی انصاری درباره روایات وارد در مورد عرضه حدیث به قرآن ادعای تواتر کرده‌اند:

ایشان در کتاب فَرَائِدُ الْأُصُولِ مشهور به رسائل صفحه ۶۳ در سطر ۹ و ۸

می‌نویسد:

«وَ إِنَّمَا أَخْبَارُ الْعَرْضِ عَلَى الْكِتَابِ فَهُنَّ وَ إِنْ كَانَتْ مُتَوَاتِرَةً بِالْمَعْنَى إِلَّا أَنَّهَا طَائِفَتَيْنِ أَحَدُهُمَا مَادِلٌ عَلَى طَرْحِ الْخَبَرِ الَّذِي يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَ الثَّانِيَةُ مَادِلٌ عَلَى طَرْحِ الْخَبَرِ الَّذِي لَا يُوَافِقُ الْكِتَابِ...»

(اما اخبار عرضة - احادیث - بر کتاب خدا، متواترند. جز اینکه بر دو دسته‌اند، یک دسته دلالت دارند بر رد و طرح خبری که مخالف کتاب خداست، و دسته دیگر دلالت دارند بر طرح خبری که موافق کتاب نمی‌باشد.) و روایات زیادی را در این زمینه می‌آورد که اینجانب به عنوان نمونه دو روایت آن را از صفحه ۶۲ سطر ۱۴ و ۱۳ برای شما نقل می‌کنم:

وقوله علیه السلام لمحمد بن مسلم: «مَا جَاءَكَ مِنْ رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ

يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذْ بِهِ وَمَا جَاءَكَ مِنْ رِوَايَةٍ مِنْ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ
يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ.» (ابو عبد الله (امام صادق) عليه السلام به
محمد بن مسلم فرمود: هر روایتی از من به تو رسید چه از طریق فرد درستکار یا
فاجر، چنانچه موافق کتاب خدا بود، آن را پذیر و در صورت مخالف بودن با کتاب
خدا، آن را نپذیر).

و اما در کشف دوم، همراه با سؤالاتی مرا چنان منکوب نموده‌اند که یاد
«اسطقسُ فوق اسطقسات» افتادم. (می‌گویند یکی از فلاسفه مشائے وقتی از دنیا رفته
بود دو ملکی که برای پرسش بر او حضور یافته بودند، وقتی می‌پرسند من ریک؟
پاسخ می‌دهد: «أَسْطُقْسُ فَوْقَ أَسْطُقْسَاتٍ». آن دو ملک به یکدیگر خیره می‌شوند که
عجب ملایی است! ما تا به حال چنین چیزی را نشنیده بودیم! و بالاخره صرف نظر
کرده بر می‌گردند). حال حکایت من و شما هم چنین شده، انگار ما هم باید صرف
نظر کنیم، چون نه شیخ مرتضی را می‌شناسیم، نه کتاب او را دیده‌ایم، خیلی از شما
عقبیم! اصلاً تمام عمر ما بر فناست زیرا که هیچ شنا نمی‌دانیم و هیچ وقت در حوضه
شنا نکرده‌ایم!

اما همین آقایی که خاتم المجتهدین است و به قول شما ما او را نمی‌شناسیم
در کتاب مکاسبش ضمن شرح مکاسب محرمہ نوشته است:

«ثُمَّ إِنَّ ظَاهِرَ الْأَخْبَارِ اخْتِصَاصُ حُرْمَةِ الْغَيْبَةِ بِالْمُؤْمِنِ فَيَجُوزُ
اغْتِيَابُ الْمُخَالِفِ كَمَا يَجُوزُ لَعْنَهُ وَ تَوْهِمُ عُمُومِ الْآيَةِ كَبَعْضِ الرِّوَايَاتِ
لِمُطْلَقِ الْمُسْلِمِ مَدْفُوعٌ بِمَا عُلِمَ بِضَرُورَةِ الْمَذَهَبِ مِنْ عَدَمِ احْتِرَامِهِمْ وَ
عَدَمِ جَرِيَانِ أَحْكَامِ الإِسْلَامِ عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلًا ... لِحِكْمَةِ دَفْعِ الْفِتْنَةِ وَ
فَسَادِهِمْ...»

(ظاهر اخبار این است که حرمت غیبت اختصاص به مؤمن دارد، پس غیبت
مخالف جایز است همچنانکه لعنش جایز است؛ و توهّم اینکه آیه مانند برخی از

روايات تعميم داشته باشد و مطلق مسلمان را شامل شود، درست نیست.
بخاطر آنچه که از ضروریات مذهب ما شمرده شده، از قبیل عدم احترام آنان و جاری
نشدن احکام اسلام بر آنان، مگر اندکی... برای دفع فتنه و فساد آنها...)

وصاحب جواهر نیز می‌نویسد: «وَالْمُتَجَاهِرُ بِالْفِسْقِ لَا غَيْبَةَ لَهُ وَ عَلَى
كُلِّ حَالٍ فَقَدْ ظَاهَرَ اخْتِصَاصُ الْحُرْمَةِ بِالْمُؤْمِنِينَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ
الْإِثْنَيْ عَشَرِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ...»

(و متوجه به فسق غیبتش جایز است و به هر حال روشن شد که حرمت
غیبت اختصاص به مؤمنین دارد که قائل به امامت ۱۲ امام می‌باشند نه غیر ایشان
اعم از کافران و مخالفان...)

ونیز شیخ بزرگوار انصاری در صفحه ۴۵ همان کتاب روایتی را از رسول خدا
به نحو تایید می‌آورد: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبَدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوهَا
الْبَرَائَةَ مِنْهُمْ وَ اكْثِرُوهَا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقُولُ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةُ وَ بَاهِتُوهُمْ...
يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَالِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يُرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ...».

رسول خدا فرمود: «هرگاه اهل ریب و بدعت را پس از من ملاحظه کردید، از
ایشان بیزاری بجویید و تا می‌توانید آنان را سبّ کرده و سخنان زشت به آنها بگویید و
آنها را تهمت زنید... خداوند به خاطر این کارتان برای شما حسنات می‌نویسد و
درجات شما را بالا می‌برد.

می‌بینید که: با اعتماد به روایت و اقوال فوق: باید برادران دینی مان را نه
مؤمن، بلکه فاسق و کافر بشماریم؟ غیبتشان را روابداریم؟ و تا می‌توانیم سخن زشت
و ناسزا بر مخالفانمان و حتی از تهمت و بهتان نیز دریغ نورزیم؟ و همه اینها به امید
پاداش و اجر الهی!! آیا این بی عدالتی نیست؟! آیا قرآن به ما نفرموده: «دشمنی با
قومی شما را به بی عدالتی در مورد آنها و ادار نکند»؟!

آیا با اینگونه اعتقادات و اعمال، دشمنان اسلام را شاد و خود را مضمون که آنان

قرار نخواهیم داد؟! آری نداشتن معيار و ميزان قرآنی است که هر گروهی را به آنچه خود دارد و معتقد است دلخوش کرده و اتحادی بین مسلمین حاصل نمی‌گردد. و اما اگر قرآن را معيار و ميزان قرار دهیم؛ هم از تفسیر مجمع البیان و الميزان می‌توانیم بهره ببریم و هم از فی ظلال القرآن و المناره هم از مکاسب و رسائل شیخ انصاری و هم از نیل الاوطار شوکانی و هم الام شافعی. آنوقت است که هدایت یافته‌ایم و از اولی الالبایم و به آیه «فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَبَعُونَ أَحْسَنَهُ» عمل کرده‌ایم. و فردای قیامت در محکمه عدل الهی روسفید خواهیم بود.

و اما آنچه در مورد تفسیر نعمانی نوشته‌اند: [ابو عبدالله نعمانی همانگونه که در ابتدای تفسیر خود نوشته، سلسله سند اتصال وی تا امام صادق (ع) از طریق ۵ واسطه بوده و... بر این اساس سلسله سند را در متن تفسیر تکرار نکرده] و سپس پرده برداری نموده‌اند که توصیه می‌شود: [یک بار دیگر ابتدای تفسیر نعمانی را بخوانند و اگر بدون تحقیق از فرد دیگری این سخن را شنیده و در جزو خود نوشته‌اند، کور کورانه حرف افراد را پذیرند، چون در نهایت اوست که در این مورد خراب می‌شود، نه آن گوینده پشت پرده.]

اولاً: اگر راست می‌گویید و درست فهمیده‌اید که کتاب نعمانی تمام مطالبش قطعی است و از طریق سلسله سند صحیح به امام صادق (ع) می‌رسد، پس چرامفسرین بزرگ به جای نقل مطالب از عکرمه، ضحاک، قتاده، ابن مسعود، ابن عباس و دیگران که به قول شما حرفشان حجت نیست، از همین کتاب تفسیر نعمانی نقل نمی‌کنند که صد درصد خالص است؟! چرا نشانی از شأن نزول مورد نظر شما در تفسیر الميزان، مجمع البیان، علی بن ابراهیم قمی و... نیست؟!

ثانیاً: چرا به جای نوشتمن تفسیرهای مختلف القول همین کتاب نفیس را تجدید چاپ نمی‌کنند؟!

ثالثاً: توصیه می‌شود فقط به خواندن صفحه اول اکتفاء و اعتماد نکنید و تالی فاسد آن را در نظر بگیرید؛ در همان کتاب از صفحه ۳۳ به بعد در تحریف کتاب خدا سخن رفته و گفته شده است: آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ...» در اصل «خَيْرُ أَئِمَّةٍ» بوده. و در آیه ۹۲ سوره نحل «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» نیز تحریف صورت گرفته و ائمه به اممه تغییر یافته. و در صفحه ۳۴ در مورد آیه ۱۲۸ سوره آل عمران می‌نویسد: در اصل «فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ» بوده و آل محمد را حذف کرده‌اند. و در سوره عمّ یتسائلون، «تُرَابًا» در آیه شریفه «وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» در اصل «تُرَابِيًّا» بوده که تحریفش کرده‌اند. دلیل هم آورده: چون رسول خدا حضرت علی را بیشتر ابوتراب خطاب می‌کرد. (یعنی کافر در قیامت خواهد گفت کاش من شیعه ابو تراب بودم). و سپس گفته: وَ مِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ. برادران، دوستان، عزیزان شما را به خدا به خودتان رحم کنید و اگر به خودتان رحم نمی‌کنید دست از سر پیشوایان بزرگ، که سلام و صلوات خدا بر آنها باد بردارید و برای اثبات عقاید خود، ایشان را ضایع نکنید. و اگر واقعاً محب و پیرو علی بن ابیطالب عليه السلام هستید به سخنان آنحضرت که قرآن را «میزان و معيار» می‌داند توجه کنید:

«...وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانَهُ وَ تِبْيَانًا لَا تَهْدِمُ أَرْكَانَهُ... جَعَلَهُ اللَّهُ رِيَّاً لِعَطْشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ... وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمُ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فَلَجًا لِمَنْ حَاجَ بِهِ...» خطبه ۱۸۹

(فرقانی است که دلیل و برهانش خاموشی نپذیرد و بنایی است که پایه هایش ویران نگردد... خداوند آن را بر طرف کننده تشنجی عالمان، و بهار دلهای آگاهان قرار داده... برهانی است برای کسی که به آن سخن گوید؛ و گواهی است برای کسی که به وسیله آن با مخالف خود مجادله نماید؛ و فوز و ظفر برای کسی که آن را حجت آورد.) و نوشه‌اند: [اگر این شأن نزولها که از غیر پیامبر و امام معصوم نقل شده با

يکديگر اختلاف داشته و يكسان نیستند، مشکل به گويندگان آنان برمى گردد، که روز قيامت باید حرفشان را اثبات کنند].

بندگان خدا تصور کرده‌اند آنچه در کتب حدیث و روایت از قول پیامبر (ص) و ائمه نقل شده همه آنها صد در صد قطعی و بدون اختلاف است و احادیث جعلی منحصرآ آن روایاتی است که راوی اش سنّی است!! (در حالی که در صفحات قبل دیدیم که مثلاً روایات تحریف کتاب خدا از قول ائمه هدی نقل شده است). و این تصور اخباریها بود که هر روایتی که سندش به ائمه می‌رسد، قطعی دانسته و بدون نقادی و عرضه به قرآن، تسلیم هر قال الصادق و قال الباقي می‌شدند.

و اما اين جانب در جزو قرآن معيار و ميزان ۱ در مورد شأن نزول های مختلفی که تفاسير مجمع البيان و الميزان و قمي ذيل آيه ۱۰۶ و ۱۰۷ نساء آمده است، نوشته‌ام: در همه آن شأن نزولها آنچه يكسان است جنبه بشري پیامبر(ص) و تحت تاثير قرار گرفتن آنحضرت است که موجب نزول وحی الهی و روشن شدن حقیقت می‌گردد و بدین صورت رسول خدا را از خطأ مصون می‌دارد. ولی ايشان در مكتوب جديد خود آورده‌اند: [نويسنده قرآن معيار و ميزان، نوك تيز حمله خود را با اصرار زياد به طرف پیامبر(ص) گرفته...]

استجير بالله آيانوشتن جمله فوق جز به شيوه غير علمي كليسائي
قرون وسطائي است؟!

(به يکي گفته بودند اگر فلانی دوستدار امام على (ع) نیست پس چطور سخترانی مبسوطي تحت عنوان «فاصله‌ها را از على کم کنيم» ايراد کرده است؟ جواب داده بود: حتماً از نزديک شدن به امام على قصد کشتن او را داشته!!!)

و اظهار داشته‌اند: [هر چند برخی آيات قرآن با حالت عتاب و يا سرزنش خطاب به پیامبر(ص) نازل شده است اما در واقع امت پیامبر مراد بوده است] و اضافه کرده‌اند: [همانگونه که خداوند در عبارت آيه ۱۰۵ سوره نساء که می‌فرماید به

خاطر خائین دشمن دیگران مباش. در خطاب به پیامبر، امت او را متذکرمی شود که به صرف تعصب هم قبیله بودن نباید از خائین جانبداری کنند و لذا بعد از آن، خداوند می فرماید که باید سریعاً استغفار کرد. [

باید پرسید: از چه وقتی عبارت «وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ» «باید سریعاً استغفار کرد» ترجمه می شود؟!

و اضافه کرده‌اند: [بنابر یک قاعده که ائمه اطهار (ع) آن را اظهار کرده‌اند... خداوند با خطاب به پیامبر اراده نموده است که امت اسلام را متذکر و تزکیه نماید] و سپس با اشاره به آیات ۲۲ و ۲۳ سوره شریفه اسراء نتیجه گرفته‌اند: [بنابراین این خطاب‌های عتاب آلود در ظاهر به پیامبر (ص) است ولی مراد آن آیات امت پیامبر است. و به صورت کنایه است]

۱- بالآخره معلوم نشد آیا این قاعده‌ای است که از روایات منتقل از ائمه برداشت می شود، یا اینکه کنایه است و در زبان عربی بکار می رود؟!

۲- کنایه باید با قرینه همراه باشد و گرنه به بهانه کنایه می توان هر حکم و دستوری را رد کرده و یا اثبات نمود.

۳- اگر وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ به این معنی باشد که دیگران باید سریعاً استغفار کنند، پس در آیه ۵۵ غافر که می فرماید: «فَاصْبِرْ إِنْ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ...» منظور این می شود که دیگران باید صبر کنند و عده خدا حق است و از گناهشان استغفار کنند! در حالیکه در آیه شریفه ۱۸ محمد می فرماید: «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» همانطور که ملاحظه می شود صریحاً مومنین و مومنات را جدا کرده است؛ لذا چاره ای نداریم جز اینکه بگوییم خطاب به خود پیامبر (ص) است (البته منظور از گناه همانطور که در آیات دیگر آمده، بی صبری هایی بوده که آنحضرت در مورد یاری خدا و هدایت مردم داشته است).

آری ما به استناد آیه شریفه ۱۱۳ نوشته‌ایم: فضل خدا همان نزول آیات

۱۰۵ و ۱۰۶ می باشد که جلوی سوء نیت آن گروه منافق را گرفت و در ترجمه، کلمه رحمت افتاده که تأثیر چندانی در برداشت ما ندارد و در حقیقت عطف توضیحی است. و مفسران نیز در مورد این برداشت اتفاق نظر دارند.

و اما اینکه نوشته‌اند: **【نویسنده با ذکر آیه ۷۴ سوره اسراء خود پاسخ اشکال خود را داده است】** ذیلاً ترجمه آیات ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء را می‌آوریم:

«نزدیک بود از آنچه بر تو وحی کردیم منصرفت کنند تا غیر آن را به ما نسبت دهی، آنگاه تو را دوست خود بگیرند. اگر تو را ثابت قدم نمی‌کردیم، نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی. در آنصورت هم در حیات (دُنْيَا) و هم در ممات (آخرت) عذاب مضاعف به تو می‌چشاندیم و در برابر ما یاوری نمی‌یافتنی»

۱- آیا می‌توانیم بگوییم آیات فوق اگرچه ظاهراً خطابش به پیامبر است ولی عتابش به دیگران است؟! مگر قرآن به دیگران هم وحی می‌شده؟!

۲- آیا می‌توانیم بگوییم آیات فوق کنایه است؟!

۳- باز هم تاکید می‌کنیم به قید «اندکی» در آیه شریفه ۷۵ توجه شود. و اما آیاتی که عام است و حکم کلی را بیان می‌کند و قرینه‌ای بر تخصیص آن وجود ندارد اگر چه خطاب به صورت خاص باشد حکم آن تعییم دارد. مثلاً در مورد آیه شریفه ... فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفَّٰ وَ لَا تَنْهَرْ هُمَا که نوشته‌اند: **【آیا والدین پیامبر در زمان نزول این آیات در قید حیات بوده‌اند که پیامبر موظف باشد به آنان اف نگوید و یا بر سرشان فریاد نزند؟!】**

اولاً: چون قرینه‌ای بر تخصیص این حکم وجود ندارد پس یک قانون کلی را بیان می‌فرماید.

ثانیاً: قدری رحمت کشیده به اول آیه هم توجه کنید که می‌فرماید: وَ قَضَى رَبُّكَ الَاَّ تَعْبُدُوا إِلَّا اِيَّاهُ... (خداؤند تو حکم کرد که جز او را نپرسنید) آیا این قرینه‌ای نیست بر اینکه: حکم کلی است؟ و اگر این قرینه هم نبود باز هم به دلیل عدم

وجود قرینه، حکم کلی بود. ولی در مورد آیه ۷۳ «نزدیک بود از آنچه به تو وحی کردیم منصرفت کنند» نمی‌توانیم چنین حرفی بزنیم که «حکم کلی است» و شامل همه می‌شود. دوستان محترم، این مطالب در همان کتابهایی است که به قول شما من نخوانده‌ام و شما خوانده‌اید!!

و آنچه تحت عنوان خلاصه کلام آورده‌اند: [به نظر این جانب و دوستان بندۀ نویسنده قرآن معیار و میزان با هدف منحرف کردن اذهان نمازگزاران محترم با بحث هایی همچون علم غیب، غلوّ و رد انتساب صفات الهی به دیگران و غیر قابل فهم بودن قرآن، و کاستی در قرآن، خواسته است بگوید: پاسخ مکتوب ایشان را داده ام.] و در صفحه ۶ نیز نوشته‌اند: [چرا به کذب در ابتدای مقاله و در بین نمازگزاران شایعه (شایع) کرده‌اند که پاسخ نوشته‌های حسینی را داده است؟] و در صفحه ۳ می‌نویسند: [نویسنده با توجه به سوالات و شباهات ابتکاری خویش - که از نظر علمی مردود است - در مقام پاسخ به آنها برآمده و خود بریده و خود دوخته.]

حقیقت این است که بندۀ در تاریخ ۲۷/۱۰/۸۱ منتظر تاکسی بودم که دوستان ایشان با اظهار محبت و اصرار بسیار خواستند مرا به مقصد برسانند و در راه بین ما گفتگوهایی به عمل آمد که حاصل آن همان مقاله «در پاسخ دوستان» است که در قسمت دوم قرآن معیار و میزان [آمده و بحث علم غیب در آنجا است. پس این چه حرفی است که نوشته‌اند: [به نظر این جانب و دوستان بندۀ بحث علم غیب برای منحرف کردن اذهان است]

تصور می‌شود که در این قسمت، نویسنده «چگونه قرآنی باشیم» بر نظر قرآنی ما پاسخی نداشته و متوجه تناقض بین عقاید خود و دوستانش شده ولی عواملی مانع از اظهار صریح آن گردیده و نخواسته بین او و دوستانش اختلاف ایجاد شود. و گرنه می‌توانست از نظرات آنها دفاع نموده و یا قلم را در اختیار آنها نهاده تا خود پاسخگوی اظهاراتشان باشند. و یا اینکه خدای ناکرده خود نیز به وادی غلوّ

گذشته انقلاب فرموده (انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ).

و اما آنچه تحت عنوان «فهم قرآن» آمده از نظر اين جانب پاسخ مشکل اصلی و ريشه‌اي تمام کسانی است که قرآن‌کريم را معيار اصلی شناخت احاديث نمی‌دانند و همانطور که در جزو (معيار و ميزان ۱ و ۲ و نوشته حاضر) آورديم اين طرز فكر بسراسر مكتوب چگونه قرآنی باشيم و مكتوب بعدی ايشان نيز حاكم است. با اينکه در مقاله فهم قرآن به وضوح اثبات گردیده که قرآن معيار اصلی حق و باطل است و روایات ظنی باید به قرآن قطعی عرضه شود، ضمناً سنت قطعی پیامبر و عملکرد آنحضرت در مورد مجملات قرآن مانند نمازهای يومیه و جمعه و... که متفق علیه است، و مسلمین از صدر اسلام تاکنون آن را انجام می‌دهند، نه تنها حذف نشده بلکه به حجیت آن تاکید نیز شده. اما به بهانه سنت پیامبر (ص) نباید هر روایتی را قطعی تصور کرد و به استناد آن، هم قرآن‌کريم را زیر سوال برد و هم سنت رسول را تعطیل کرد؛ کما اينکه اخباريون قرآن را تحریف شده یا کاسته شده یا قرآن عثمان دانستند و اظهار داشتند که قرآن اصلی نزد امام زمان است... و اصوليون نیز به استناد روایات، زکات را منحصر به ۹ چیز (غلات اربعه، اغنام ثلاثة و نقدین)، و اهل کتاب را نجس دانستند و یا در مورد نماز جمعه نظرات مختلفی مانند مستحب، واجب تخيیری و واجب عینی ابراز نمودند و سالیان درازی اين فريضه الهی را عملاً تعطیل کردند و اكنون نیز به هنگام برگزاری آن یا به تجارت مشغول و یا به پخش جزو و فرياد و استتا مأمور! و همه اينها تحت عنوان پيروي از سنت (آنهم از نوع قطعی و يقيني)! و محبت به خاندان نبوت (آن هم از نوع خالص)!

نمازگزاران محترمی که خالصانه طبق فرمان «وَيَدْعُونَهُ وَلَا يَدْعُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ» فقط خدايتعالي را عبادت می‌نمایند، خود آگاهند که:

ريشه اصلی بسياري از انحرافات در اديان الهی، همانا «غلو درباره برگزيدگان خدا» و نسبت دادن صفات الهی به غير خدا بوده، که موجب ورود ناخالصی در

عبادت حق تعالیٰ و دور شدن از مسیر فطرت و راهی برای نفوذ و تسلط شیطان و خروج از ولایت الله می‌شود؛ همانگونه که غرب را به سمت فساد و بسی دینی و ماتریالیسم و... کشاند. کوچک شمردن این مسئله به بهانه اینکه موجب خواری عیسای مسیح و اولیای خدا می‌گردد، در نهایت نه رضایت خدارا و نه رضایت حضرت مسیح را بلکه خشم الهی و بیزاری فرزند مریم علیهم السلام را به دنبال خواهد داشت. و راه اصلی و وظیفه الهی همانا دعوت مسیحیان به توحید و دست برداشتن از تحجر و اطاعت کورکورانه از اربابان کلیسا است. (اتَّخُذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ...)

زیرا که: «إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصْدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و مانع راه خدا هستند) و تمام اینها برای اینکه «لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (تا حقیقت را به بهای ناچیزی معامله کنند). اما باید بدانند که «وَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارُ» (جز آتش در شکمهای خود فرو نمی‌برند).

والسلام على من اتبع الهدى

رهنما ۸۱/۱۲/۱۸

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library